

هو العليم

فرق عزت واقعی با عزت ظاہری

سلوک خانوادہ - طہران - جلسہ ۲۹

بیانات

حضرت آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی

طہرانی

قدس اللہ سرہ

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد

و علی آله الطّیّبین الطّاهرین

و اللعنة علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدّین

عدم ضرر گمراهی دیگران با وجود هدایت یافتن انسان

در قرآن آیه‌ای است بسیار قابل توجه و دقت و

عمل در روش و رفتار:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید ضرر آن کسانی که

به گمراهی رفته‌اند متوجه شما نخواهد شد در

وقتی که شما هدایت پیدا کردید و به راه رفتید،

بازگشت همه شما به من است. به آنچه انجام

دادید، من به شما خبر و اطلاع خواهم داد و

پرونده شما را [آشکار] خواهم کرد.»

شما وقتی که در راه هستید دیگر هر که

می‌خواهد به بیراهه باشد و به هر تعدادی می‌خواهد

باشد و به هر کمیت و کیفیتی که می‌خواهد باشد

^۱ . سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵.

تفاوت نمی‌کند، مهم این است که شما احساس کنید که در راه هستید و هدایت پیدا کرده‌اید، این مهم است.

این آیه از آیات بسیار مهم است. الآن که داشتم می‌آمدم با خودم می‌گفتم چه آیه‌ای را به عنوان شروع صحبت بیان کنم که مناسبتی هم با عرایض داشته باشد و بتواند ما را در فهماندن و فهمیدن مسائل کمک کند که یک مرتبه این آیه به نظر آمد و دیدم واقعاً چه آیه عجیبی است! تمام عزت اسلام و مسلمین و عزت اهل حق و توحید و معرفت در همین آیه گنجانده شده است. آیه خیلی عجیبی است!

اختصاص عزت به خدا و رسول و مؤمنین

در یکی از آیات در سوره منافقین خداوند می‌فرماید:

﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«اگر ما به شهر برگردیم این پیغمبر و یارانش خواهند دید که چه بر سر آنها خواهیم آورد و

^۱ . سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

خواهند دید که چگونه آنهایی که در میان مردم عزیز هستند، ذلیل‌ها را از شهر بیرون می‌رانند و شهر را در اختیار می‌گیرند. (بعد خداوند می‌فرماید:) اینها نمی‌دانند که عزت برای خدا است، عزت و بزرگی و مناعت اختصاص به پروردگار دارد و برای رسولش و برای مؤمنین هم در سلسلهٔ طولیه [همین عزت وجود دارد.]» خداوند متعال در جای‌جای قرآن مجید به تعبیر و طرق مختلفی مثل ﴿هُوَ الْعَزِيزُ﴾^۱، ﴿هُوَ الْعَزِيزُ﴾^۲، ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾^۳ این معنای عزت را برای مردم توصیف کرده است.

عزیز یعنی عدم احساس خلأ و نقصان در وجود

عزیز به کسی می‌گویند که هیچ جهت نقصان و ضعفی نداشته باشد که بخواهد به واسطهٔ آن ضعف خود را به صورت و ظهوری درآورد که آن ضعف را بیوشاند. به کسی که در میان دوستانش مورد احترام و توجه است، عزیز می‌گویند. به کسی که از نظر ظاهر دارای پست و مقامی باشد، عزیز می‌گویند. به

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۵ و سوره دخان (۴۴) آیه ۴۲.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۶ و ۱۸ و سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲۶ و سوره حشر (۵۹) آیه ۱ و ۲۴.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۳۹.

کسی که جهتی در او وجود دارد که به واسطه آن جهت در خود احساس کمی و خلاء نمی کند، عزیز می گویند.

عزت دو قسم است: عزت ظاهری و اعتباری یا عزت واقعی

حالا یا این عزت، عزت ظاهری باشد مثل اینکه فرض کنید یک نفر به ریاست، وزارت، سلطنت، حکومت یا پست و مقامی برسد که نسبت به همان اداره اش، شهرش، مملکت و اقلیمش دارای برتری باشد که دیگران او را مورد توجه و احترام و کرنش قرار بدهند، اینها عزت های ظاهری و اعتباری است که یک روز می آید و یک روز می رود. دو روز دنیا که ما به این منصب رسیدیم [دارای این عزت اعتباری و ظاهری هستیم] افراد تا دیروز جواب سلام ما را هم نمی دادند اما حالا که پشت این میز و کرسی نشستیم، همان ها تا کمر هم برای ما خم می شوند! این برای عزت ظاهری و اعتباری است. تا دیروز این فرد جواب سلام ما را هم نمی داد ولی حالا که این موقعیت به دست آمده است دو ساعت هم پشت در انتظار می نشیند برای اینکه پنج دقیقه با ما ملاقات کند. اینها عزت های اعتباری است که یک

روز می‌آید و یک روز هم می‌رود و طبعاً این عزت مراتب مختلفی دارد. حالا این عزت یا به واسطهٔ مال یا به واسطهٔ مقام یا به واسطهٔ جهات ظاهری و زیبایی و امثال آن برای انسان حاصل می‌شود یا به واسطهٔ علم حاصل می‌شود؛ فردی که عالم است ممکن است مورد توجه افراد دیگر قرار بگیرد. و همین طور [مسائل دیگری که ممکن است سبب این عزت ظاهری و اعتباری بشود.]

عزیز یعنی کسی که به دنبال عزت واقعی است

یک عزت، عزت واقعی است یعنی عزتی است که انسان در خود احساس نقص نمی‌کند و احساس خلاء نمی‌کند، فقیر است و پولی هم در جیبش ندارد ولی در مقابل غنی که می‌ایستد سرش بالا است، این عزیز است! رعیت است ولی در مقابل سلطان که می‌ایستد سرش بالا است و سرش را خم نمی‌کند، وقتی به ادارات رجوع می‌کند کنار مدیر اداره برای اینکه پرونده را امضاء کند، این طوری نمی‌کند [یعنی سرش را کج نمی‌کند،] سرش بالا است، این کاغذ را می‌دهد و می‌گوید که لطفاً این را امضاء کنید و اگر بگوید وقت ندارم، می‌گوید که خدا حافظ شما! اما

اینکه التماس بکند، خواهش بکند، تمنا بکند، لطف بفرماید و...، از این گونه مطالب در کلامش نیست، این فرد عزیز است و او ذلیل است. این فرد، فردی است که در مقابل غنی و حاکم و افراد دیگر که مناصب دنیوی چشم و گوش و قلب و ضمیر آنها را پر کرده است، احساس برتری می‌کند و به آنها می‌خندد و واقعاً از ته دل می‌خندد و وقتی که آنها را می‌بیند با یک سربلندی و مناعت و کرامت نگاه می‌کند.

محو جریان رسالت، علت اصلی هجمه بر اهل بیت علیهم السلام

در قضیه حضرت زینب سلام الله علیها دستگاهی درست شده بود برای اینکه به طور کلی جریان رسالت را محو و نابود کند که اصلاً به طور کلی دیگر رسالتی نماند و چون دیدند که آن ریشه رسالت فقط در آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌تواند جوانه بزند و شاخه و برگ بدهد و همه دنیا را بپوشاند، گفتند که باید اینجا را قطع کنیم و شروع به هجمه بر آل پیغمبر علیهم السلام کردند و به سراغ سیدالشهداء علیه السلام آمدند و گفتند که باید با ما بیعت کنی! حضرت فرمودند که من بیعت نمی‌کنم و

طبق قراری که برادرم با پدر تو گذاشته است، پدر تو تا زمانی می‌توانسته بر مسند خلافت باشد که موت او را در نگرفته باشد و بعد از موت دیگر می‌بایستی آن مسئله خلافت ظاهر هم به اهلش برسد و اهل برای آن خلافت ظاهر هم حضرت سیدالشهدا است، چون خلافت باطن که در واقع از اول برای حضرت بود.

خفقان شدید در دوران حکومت معاویه و فرهنگ‌سازی سبّ بر امیرالمؤمنین

یزید در اینجا حماقت کرد و پدرش معاویه آدم زیرک و سیاس و از آن حقه‌بازها و سیاست‌مدارهای نمره یک بود! حقه‌بازی بود که هیچ‌کسی به گردش نمی‌رسید و چنان جریان خلافت و حکومت را در ممالک اسلامی بسته بود که به‌طور کلی هیچ‌کسی قدرت برای ابراز و اظهار را نداشت و قدرت نداشت که بخواهد مطلبی را بیان کند و در جوامع به‌واسطه فرهنگی که القاء کرده بود، ریشه دوانده بود و اسم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را حذف کرده بود و شروع به سبّ کردن و دشنام دادن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرده بود و این سبّ کردن را به‌عنوان یک فرهنگ درآورده بود! این نکات، نکات خیلی عجیبی

است که چقدر این مرد، مردِ سیاس و مکاری بود! چون مردم به واسطه دشنام و تکرار یک مسئله و موضوع کم کم نفسیشان با آن عادت می کند و این به این نکته پی برده بود، لذا نه از باب لج و لج بازی بلکه اصلاً به عنوان فرهنگ سازی سب و دشنام به امیرالمؤمنین علیه السلام را رسم کرده بود که بچه ای را که از دو سالگی در مجامع و مجالس و نماز جمعه و نماز عید فطر و عید قربان پای منبر می آورند و او مرتباً این سب و دشنام را می شنود، از آن اول دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام در جانش نفوذ کند!

به همین جهت است که ما می گوئیم باید مواظب بود و نگذاشت که هجوم فرهنگ های باطله آن چنان بی تفاوتانه بیاید و در دل ها و در این طرف و آن طرف رسوخ پیدا کند که دیگر بیرون کردنش مشکل باشد و کار و زحمت و سرمایه و انرژی و وقت ببرد. معاویه از همان موقع بچگی افراد، فحش و سب و لعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام را آموزش می داد!

لزوم لعن بر اعداء محمد و آل محمد علیهم السلام

همان طوری که بچه های ما از وقتی که پای منبرها

می آیند «لعنة الله على اعدائهم اجمعين» را می شنوند - من همین الان هم گفتم و جزء صحبت های من «و لعنة الله على اعدائهم اجمعين» بود و تا آخر عمرم هم خواهد بود و کسی هم نمی تواند به من بگوید که نگو - و از کوچکی می شنوند و اینها را می بینند و می گویند که این اعداء اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند که مورد لعن هستند؟ مسلم آنهایی هستند که خلافت را غصب کردند و دختر پیغمبر سلام الله علیها را تکه تکه کردند! بله باید اینها را گفت.

لزوم توجه زائرین مدینه فقط به رسول الله و بس!

چهار سال پیش در ایام حج وقتی که من در مدینه بودم قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کردم و آمدم که در کنار صحن بنشینم، چون دأبم این است که وقتی زیارت می کنم دیگر از ازدحام فاصله می گیرم چون خوشم نمی آید که خیلی در ازدحام باشم، و می روم در کناری یکی دو ساعتی می نشینم. حرم امام رضا علیه السلام هم که مشرف می شوم همین طور، من خیلی در ازدحام نیستم و زیارتی می کنم و دو رکعت نمازی و دعایی و بعد

می‌آیم در یک جا و فضایی که ازدحام کمتری است
می‌نشینم، حالا هر چقدر که مجال باشد. همین‌که
آمدم کنار بروم، دو نفر آمدند و از من سؤال کردند
که قبر ابوبکر و عمر کجاست؟! گفتم که شما اهل
کجا هستید؟

- : ما ساکن ترکیه هستیم.

- : شغل‌تان چیست؟

- : پزشک هستیم.

- : شما برای چه به دنبال قبر ابوبکر و عمر

می‌گردید؟! قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اینجا است و قبر دختر پیغمبر سلام الله علیها هم اینجا
است.

- : آنها خلیفه هستند و ... !

- : پس بیاید کارت‌ان دارم. رفتیم در کناری

نشستیم و گفتم که آیا شما خبر دارید این دو نفری
که در اینجا هستند بعد از پیغمبر چه کردند؟!

- : نه، خبر نداریم.

- : می‌دانید دختر پیغمبر را چه کسی شهید کرد

و چه کسی دختر پیغمبر را کشت و به قتل رساند؟!

- : نه اطلاع نداريم.

- : همين خليفهٔ دوم كه شما مي گوييد: در همين جا دفن است، او آمد و خانهٔ دختر پيغمبر را آتش زد!

لزوم بيان مسلمات تاريخي و روايي

همين مطلبي را كه امروز شيعيان و علمای ما آن را انكار مي كنند! التفات كرديد؟! ببينيد كار ما به كجا رسيده كه مسلمات تاريخي را هم انكار مي كنند؟! اين قدر مسئله فجييع و وقيح است كه نه تنها الآن خود اهل تسنن گير افتاده اند و انكار مي كنند و مي گویند كه دروغ است و شيعه اينها را [به صحابي پيامبر] بسته است و [حتي] علمای ما هم آمده اند و آنهایی كه به صلاح و موقعيت خود مي بينند كه هر چيزي افشا نشود، مسلمات تاريخي را كه اهل تسنن هم نقل كردند انكار مي كنند!

نحوهٔ شهادت پيامبر طبق روايت امام صادق عليه السلام

يكي از مسلمات تاريخي چه بود؟ همه مي دانيد. رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم در هنگام رحلت و يا بهتر است بگويم شهادت، چرا مي گوييم شهادت؟ زيرا همين حفصه و عايشه پيغمبر صلی الله

علیه و آله و سلّم را سمّ دادند و به قتل رساندند!
 روایتش هم موجود است، امام صادق علیه السلام
 می فرماید: «وَاللّٰهُ لَقَدْ سَمَّتْهُ»^۱ امام صادق علیه السلام
 قسم می خورد که به واسطه ارتباطاتی که این دو زن
 با بیرون داشتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را
 سم دادند! چه کسی حالا این حرف ها را می زند؟!

انکار و قیحانه روایت مسلّم قلم و قرطاس توسط یکی از علمای شیعه و نتیجه این
 انکار

حالا بر فرض بگوییم این روایت نیست، اما این
 روایت که هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و
 سلّم هنگام رحلت قلم و کاغذ خواستند، همین

^۱ . تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۶۴۱. تکرار عمره
 مفرده، ص ۷۲، تعلیقه ۳:

«در روایت وارد شده است که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلّم را سم دادند و ایشان را شهید
 کردند. امام صادق علیه السلام می فرماید: «تَدْرُونَ
 مَاتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْ قُتِلَ؟ إِنَّ اللَّهَ
 يَقُولُ: ﴿أَفَايْنِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أَنْقَلَبَ ثُمَّ عَلَىٰ
 أَعْقَابِكُمْ﴾ * فَسُمِّ قَبْلَ الْمَوْتِ، إِنَّهُمَا سَمَّتَاهُ!»

*. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.

روایتی که همه نقل می‌کنند و اهل تسنن در اغلب

کتاب‌هایشان نقل می‌کنند که: «اَوْتُونِي بِقَلَمٍ وَ قِرْطَاسٍ

اَكْتُبُ فِيهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي اَبَدًا؛ قلم و کاغذ بیاورید من

چیزی را بنویسم که دیگر بعد از من گمراه نشوید.»^۱

«لَنْ» در اصطلاح ادبی می‌گویند که نفی ابد می‌کند

یعنی تا روز قیامت دیگر گمراه نشوید، نه لا تضلون

ابدًا. «لَنْ تَضَلُّوا؛ ابدًا گمراه نخواهید شد.» این دومی

گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ.»^۲ عرض کردم واقعاً انسان

۱. نفحات انس، ص ۱۴۸:

«جهت اطلاع بیشتر پیرامون مدارک و اسناد این واقعه تاریخی رجوع شود به مطلع انوار، ج ۸، ص ۳۱۰؛ ج ۹، ص ۱۵۸.»

۲. صحیح البخاری، ج ۱۱، ص ۱۲۰؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۸؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۲۶۹:

«ابن سعد در طبقات با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت

می‌کند: قال: اشتكى النبي صلى الله عليه وآله يوم الخميس فجعل، یعنی

ابن عباس یبکی و يقول: يوم الخميس و ما يوم الخميس! اشتدَّ بالنبيَّ صلى الله

عليه وآله وجعه فقال: "أئتوني بدواةٍ و صحيفةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ

أَبَدًا". قال: فقال بعض من كان عنده: "إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لَيَهْجُرُ!" قال: فقيل له: "أَلَا

نَأْتِيكَ بِمَا طَلَبْتَ؟" قال: "أَوْ بَعْدَ مَاذَا؟" قال: فَلَمْ يَدْعُ بِهِ.

ابن عباس می‌گوید: در روز پنجشنبه رسول خدا صلی الله علیه و آله از

مرض متألم و ناراحت بودند، ابن عباس گریه می‌کرد و می‌گفت: روز

پنجشنبه و نمی‌دانید در روز پنجشنبه چه خبر بود، درد و مرض پیغمبر شدت

کرد و فرمود: "یک دوات و صفحه‌ای بیاورید، تا برای شما مطلبی را بنویسم

که پس از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید." ابن عباس گوید: بعض افراد مجلس

گفت: "پیغمبر خدا هذیان می‌گوید." ابن عباس گوید: و پس از آن به رسول

خدا گفته شد: "آیا بیاوریم آنچه را می‌خواستی؟" فرمود: "آیا بعد از این

نمی‌تواند ترجمه کند! حالا بگوییم ترجمه‌اش چه می‌شود؟ یعنی این مرتیکه هذیان می‌گوید!! ترجمهٔ «إِنَّ الرَّجُلَ» یعنی مرتیکه! مثل ما که در فارسی می‌گوییم مرتیکه یعنی این دومی اعتقادش به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این قدر بود! این اعتقادش بود! الآن علمای ما این روایت را انکار کردند! یکی از همین آقایان که قبلاً در قم بود، در کتابش این روایت را انکار کرده و گفته که این روایت جعلی است! و چندی پیش هم مرد و بنده برایش حتی فاتحه هم نخواندم! گرچه خیلی هم سر و صدا کرد! من بعد از اینکه این مطلب را در کتابش دیدم دیگر تا وقتی که زنده بود به او سلام هم نکردم با اینکه هر روز هم باهم برخورد می‌کردیم چون هم من برای تدریس به مدرسهٔ فیضیه می‌رفتم و هم او می‌آمد و با اینکه در يك جا باهم برخورد می‌کردیم، من بدون اینکه به او سلام کنم از کنارش رد می‌شدم و او هم می‌فهمید که مسئله از چه قرار است! چون من را

حادثه واقع شده؟“ و رسول خدا دیگر طلب ننمود.»

می شناخت، تا اینکه بالأخره ایشان مُرد.

این روایت مسلّم بین الفریقین یعنی بین شیعه و اهل سنت را ما انکار می کنیم! نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش این است که آنها در کشورهای دیگر این کتاب را در نماز جمعه خودشان می آورند و می گویند که نگاه کنید شیعه بعد از هزار و چهارصد سال افتراءاتی را که بر خلفا می بست، پس می گیرد! خب احمق جان این افتراءات را خود علمای سنی می زنند و کاری به شیعه ندارد و حالا یک عالم شیعه یک غلطی کرده و آمده یک مطلب چرند و مزخرفی را گفته است، چرا شما این را از علمای خودتان نفی می کنید؟! اینکه در کتب خودتان هست و در کتب شما بیشتر از کتب ما این مطلب مسلم تاریخی را که خلیفه دوم آمد [و این مطلب را گفت وجود دارد!]

نحوه شهادت حضرت فاطمه زهرا و عاملین این جنایت بزرگ

من رو کردم به آن دوتا پزشک که در آنجا بودند و گفتم که می دانید چه کسی دختر پیغمبر سلام الله علیها را کشت؟! همان خلیفه دوم که در اینجا سراغ قبرش را می گیرید به اتفاق چند نفر مثل قنفذ، مغیره بن شعبه، سدیف، غلامی که برای ابوبکر

بود و بعضی از افراد دیگر آمدند و اول درب خانه را آتش زدند و بعد که حضرت فاطمه سلام الله علیها پشت در آمد، این با لگد چنان زد که او افتاد و بچه اش سقط شد و بعد از دو ماه دیگر هم به رحمت خدا رفت!^۱ گفت: «جدی می گوید؟!» گفتم که به صاحب همین قبری که در اینجا هست قسم می خورم که راست می گویم. من خودم در کتابخانه سلطان سلیمان قانونی استانبول این مطلب را دیدم، شما هم برو و این مطلب را در کتبی که در کتابخانه های شما در استانبول هست ببین تا بفهمی که من راست می گویم یا نه؟! گرچه در اینجا این کتاب ها را به تو نمی دهند و می گویند که اینها دروغ است! بعد دوباره نقل کردم که عمر به حضرت زهرا سیلی زد!^۲ قنفذ هم آمد زد و...!^۳ یک مرتبه من دیدم که اشک این دوتا جاری شد! گفتم که وقتی به اینجا در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می آیید

۱. دلائل الإمامة، ص ۱۳۴.

۲. طرف من الأنباء و المناقب، ص ۳۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳.

۳. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۵۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۷۰.

فقط به پیغمبر فکر کنید و به دخترش که در کنارش در اینجا هست البته بنا بر شواهد و قرائنی، چون بالأخره این قضیه هنوز فاش نشده و ما هم نمی‌توانیم بگوییم که حتماً در اینجا به این نحو است. ان شاء الله در زمان حضرت بقیة الله علیه السلام یکی از مواردی که امام علیه السلام آن را فاش می‌کند همین قبر مادر خود حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است.

اجمالی از تاریخ سیدالشهداء علیه السلام و نحوه شکل‌گیری قضیه عاشورا

اینها آمدند که به‌طور کلی اسلام را محو کنند! سراغ سیدالشهداء علیه السلام آمدند و آن جریانات کربلا را به‌وجود آوردند که اصلاً به‌طور کلی قلع و قمع کنند! یعنی آثار را از بین ببرند و هرچه را که تابه‌حال از این شجره طیبه در عالم منتشر شده است محو کنند! لذا برنامه این برنامه بود. همه مردها و بچه‌ها را کشتند و هرکاری را که یک وحشی هم نمی‌تواند انجام بدهد انجام دادند! شما تصور کنید که وقتی یک نفر را می‌کشند، می‌کشند و رهایش می‌کنند دیگر اما اینکه دیگر بیایند و به اسب‌ها نعل

تازه بزنند و بر بدن بی جان یک کشته بتازند،^۱ آن را دیگر نمی شود اسمش را وحشی گری گذاشت بلکه باید یک تعبیر دیگری آورد برای این گونه قساوت ها و کارهایی را که [اصلاً یک حیوان وحشی هم انجام نمی دهد!] عرض کردم که حتی امروزه بعضی ها بنی امیه را هم از افتخارات اسلام می دانند!^۲ بله از افتخارات اسلام همین مسائلی است که بر سر اهل بیت علیهم السلام آوردند!!

عزت داشتن امام حسین علیه السلام در تمام اوقات زندگی خود

هر کسی به جای اینها بود برای او چه قضیه ای و چه حالی پیش می آمد؟ از آن زمانی که این واقعه می خواست اتفاق بیفتد و از همان اول که در مدینه سراغ سیدالشهداء علیه السلام آمدند که از طرف یزید نامه برای بیعت آمده است، حضرت چه گفتند؟

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۴۸:

«امروزه برخی، فتوحات بنی امیه و عمارت های آن چنانی حکام آنان را در کشورهای خارجی و به خصوص غرب از افتخارات اسلام می شمرنند! کاخ های محیر العقول و مساجد و بناهای شاهانه از نشانه های فرهنگ متمدنی و متعالی اسلام به حساب می آیند و تمدن اسلام را در ساخت و ساز این ابنیه متبلور می بینند!»*

*. مجله حوزه، شماره ۴۱، ص ۱۹ الی ۳۸، (مصاحبه با حاج شیخ محمد واعظزاده خراسانی).

حضرت در آن مجلسی که شرکت کردند، یک عده را با خود بردند و فرمودند که هر وقت دیدید صدای من بلند شد بیایید در دارالحکومه، چون خطری هست. یک عده آنجا بودند و حاکم مدینه وقتی نامه یزید را نشان داد و گفت که شما تهدید شدید بر اینکه یا باید بیعت کنید یا اینکه مسئله خطیری پیش می آید، حضرت در آنجا برخورد کردند و فرمودند که اگر بدن من را تکه تکه کنید، بیعت را از من نخواهید دید.^۱

ببینید! از همان موقع امام حسین علیه السلام عزت خودش را نشان می دهد! سیدالشهداء علیه السلام که یار و یآوری ندارد، مگر چقدر یار دارد که بخواهد در مقابل یک حکومت قیام کند و بایستد؟! ولی خودش می گوید که اگر تک و تنها هم باشد این حالت عزت و مناعت را حفظ می کند، یار داشته باشد یا نداشته باشد برایش فرقی نمی کند و مسئله تفاوتی ندارد.

^۱. اللهوف، ص ۲۳.

افرادی با حضرت حرکت می کنند و می آیند و جریانات مفصلی که اتفاق می افتد، هزار نفر با حضرت می آیند به این عنوان که اینها بیایند و حکومت را بگیرند و کوفه ادعای هماهنگی و بیعت با حضرت را می کند و حضرت قبول می کند بعد یکی یکی همه اینها می روند، می بینند خبری نیست و رد می شوند! هر کسی به همان میزان باوری که در ذهنش نسبت به امام حسین علیه السلام داشت، یکی که دو درصد بود از همان مکه از حضرت جدا شد! یکی ده درصد بود، دو فرسخ راه آمد و بعد رفت! یکی پانزده درصد بود و مقداری دورتر از حضرت جدا شد! بالاخره آنهایی که هشتاد درصد تا نود درصد و نود و پنج درصد بودند دیگر اینها مرتب خودشان را کشاندند تا شب عاشورا حالا هشتاد درصد که نه، مثلاً سی یا چهل یا پنجاه درصد اما بیشتر افراد که این طور نبودند. حضرت همه آن عزت و آن مناعت خود را که ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ است را در شب عاشورا ظاهر و آشکار کرد و تمام را برای افراد روشن کرد که اگر یک نفر با من بماند

فردا کشته خواهد شد! اگر می‌خواهید الآن همه را
نشان‌تان می‌دهم که چطوری کشته خواهید شد؟
چطوری به زمین خواهید افتاد؟ چه مسائلی برای
شما اتفاق خواهد افتاد؟ تمام اینها را خواهم گفت.
و آنها هم فهمیدند که مسئله جدی است و امام
حسین علیه‌السلام هم با کسی شوخی ندارد و حرف
که می‌زند واقع است یعنی حضرت آنجا برای همه
افراد گفتند که من حداقل از امامت را یعنی علم غیب
را که دارم، این را که دارم به شما می‌گویم. طبق
جریان عادی هم مسئله همین بود و چندصد نفر با
سی‌هزار نفر چه کار می‌خواهند بکنند؟! در همان
حمله اول تیراندازان در صبح سی نفر افتادند و به
شهادت رسیدند! در همان حمله اول که یکی از
طرف عمرسعد به طرف اصحاب امام حسین
علیه‌السلام تیراندازی کرد [و جنگ شروع شد،] در
همان حمله اول سی نفر افتادند! مگر چقدر از یاران
باقی می‌مانند؟! اگر هر نفری از لشکر عمرسعد یک
سنگ هم بزنند، اصحاب امام حسین می‌افتند دیگر.

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۱۳.

در آن شب عاشورا فقط افرادی که صد در صدی بودند ماندند و بقیه رفتند! حضرت یک غربال کرد و همه را ریخت! چندان از اصحاب ماندند و چندان هم [در طول سفر تا روز عاشورا] ملحق شدند، این شد عزت!

بروز مرتبهٔ اعلای عزت سیدالشهدا علیه السلام در شب و روز عاشورا

آن عزت را سیدالشهداء علیه السلام در شب و روز عاشورا و آن جریانات به آن مرتبهٔ اعلایی که ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ است، نشان داد. تک و تنها مانده بود و گفت که دست بر نمی دارم، همین است و غیر از این نیست! بیاید من را تکه تکه کنید! می خواهید تکه تکه بکنید بکنید، می خواهید فرزند شیرخوارم را بکشید بکشید، می خواهید فرزند بزرگسالم را بکشید بکشید، دست بر نمی دارم! حق این است و پایش می ایستم و هر کسی هم می خواهد مخالفت بکند بکند. آنچه برای من مهم است فقط الله و توحید است! و این را هم نشان داد.

وقتی که این جریان انجام بشود برای بازماندگان چه حالی پیش می آید؟ آیا دیگر اصلاً برای آنها رمق

و روحیه و توانی می ماند؟! ولی وقتی که شما نگاه کنید می بینید همین حضرت زینب سلام الله علیها وقتی که وارد دارالاماره می شود چنان فریاد می زند که اصلاً همه جا [و همه را تحت تأثیر قرار می دهد!] وقتی که وارد دستگاه یزید می شود [همین طور!] آن غل و زنجیر و آن بیابان ها و آن سختی ها و آن آمدن مردم و هلله و شادی کردن و کف زدن و دست زدن و...! الحمد لله همه کار کردند و هرچه که لازمه انسانیت بود، همه را نشان دادند! واقعاً عجیب است و انسان می ماند که این بشر به کجا می رسد؟!

علت نیاز بشر به پیغمبر و امام علیهما السلام

چند شب پیش بود که در یکی از مقالات می خواندم، در یک مقاله از همان مقالات، نشنال جیوگرافیک بود که مسائل دنیا و ... را بررسی می کند. یک چیز خیلی عجیب و جالبی به نظر آمد، نوشته بود که در یکی از همین باغ وحش هایی که در کشورهای آفریقایی بود ظاهراً تانزانیا بوده که با ماشین می روند و به حیوانات نگاه می کنند، یک مرتبه مردی از ماشین پایین می آید و دفعه تاً مورد حمله یک حیوان وحشی قرار می گیرد! حیوان شبه پلنگی بوده

و سیاه هم بوده است. این حیوان قوی بوده و این مرد هم چیزی در دستش نبوده است که از خودش دفاع کند، زن و بچهٔ این مرد که هنوز در ماشین بودند بر سرشان می‌زنند و در ماشین دیگری که چندتا مرد بودند، یک نفر از آنها شروع می‌کند به عکسبرداری کردن! تو را به خدا نگاه کنید این بشر قرن چهاردهم است که نیاز به پیغمبر ندارد! این فکر نیاز به پیغمبر ندارد! بشر امروزی و عصر ژنتیک و چیزهایی که می‌گویند، این است! شروع می‌کند به عکسبرداری کردن و فیلم تکه‌تکه شدن یک انسان را کاملاً می‌گیرد و وقتی سؤال می‌کنند از آنها که چرا شما به کمک نیامدید؟ می‌گویند که فیلم ما حرام می‌شود! ما می‌توانیم همین فیلم را به قیمت گزافی بفروشیم! توجه کردید؟! آن وقت این انسان نیاز به پیغمبر ندارد! حالا آن حیوان که حیوان است و درنده و وحشی و بالأخره طبیعتش طبیعت حیوان است و کسی هم بر این حیوان ایراد نمی‌گیرد اما این انسانی که از آن حیوان حیوان‌تر است، وقتی به او گفتند برای چه کمک نکردی؟ می‌گوید که به‌خاطر این

فیلم خیلی پول به من می‌دهند! سازمان‌هایی که تلویزیونی هست و این فیلم‌ها را می‌خرند و مدارکی که پیدا می‌شود می‌گیرند، این خیلی قیمت دارد! حالا من این فیلم را بگذارم و بروم او را نجات بدهم؟! بالأخره او را کشته است دیگر.

حالا شما این جریان را مقایسه کنید با آن جریانی که در کربلا برای سیدالشهداء علیه السلام پیش آمد، چه فرقی می‌کند؟! این آدم همان آدم است، آیا این [بشر امروزی] غیر از آن [انسان در جریان کربلا] است؟! بالأخره با این وضعیت و با این مسئله، شاید این بدتر هم باشد.

همه نیاز به دستگیری و ارشاد و تربیت داریم و همه نیاز به امام معصوم داریم. مسلمانان نیاز دارد، شیعه ما نیاز دارد، سنی نیاز دارد، مسیحی و یهودی نیاز دارند و اگر بگویید: نیاز نداریم، می‌گوییم: پس همین عکسبرداری و فیلمبرداری است، تفاوتی نمی‌کند! اینکه از کره ماه نیامده بود، از همین کره زمین و از همین زن و مرد عادی متولد شده بود.

حضرت زینب عزیز است به عزت خداوند متعال

خب این جریان کربلا که پیش آمد، واقعاً چه

موقعیتی برای افراد باقی می‌گذارد؟! اصلاً دیگر
 روحیه‌ای برای افراد باقی نمی‌گذارد! ولی شما نگاه
 می‌کنید می‌بینید وقتی که حضرت زینب
 سلام‌الله‌علیها وارد مجلس یزید می‌شود آن‌چنان
 باصلابت وارد می‌شود، یزید می‌خواهد با آن
 صف‌آرایی که کرده و امرای لشکر و افراد آمدند و
 دست به سینه ایستادند و همه با شمشیر و نیزه
 ایستادند، خودش هم در آنجا روی تخت و مسندی
 نشسته و سر سیدالشهداء علیه‌السلام را هم در تشت
 گذاشتند که بیاید نگاه کنید و عزت من را ببینید!
 مگر شما نمی‌گویید ما اولاد پیغمبریم؟ مگر نمی‌بینید
 که حالا چه کسی برتری پیدا کرد؟! این تشت و این
 هم سر پسر پیغمبر و این هم وضعیت شما! ولی اصلاً
 حضرت زینب [از آن مقام عزتی که داشت ذره‌ای
 تنازل نکرد و] نهیبی زد: «أَمِنْ الْعَدْلِ يَا بْنَ الطُّلُقَاءِ
 تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ إِمَائِكَ وَ سَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَبَايَا؟!»^۱ یا اینکه ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ

^۱ . اللهموف على قتلى الطفوف، ص ۱۸۲.

ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»،^۱ خواهید دید که در روز

قیامت چه کسی جلو است و چه کسی عقب است؟! یزید دید ای بابا ما این همه زور زدیم، این همه لشکر فرستادیم، این همه افرادِ خودمان را به کشتن دادیم و... که شخصیت و موقعیت اهل بیت را بکویم اما این افراد چه شدند؟ ابداء! ابداء! چرا؟ چون حضرت زینب عزیز است به عزت خدا، اما این بدبخت بیچاره خیال می کند که خودش عزیز است! این عزیز است به ذلت دنیایی و الهی، ذلت الهی او را عزیز ظاهری کرده ولی آنچه در حضرت زینب و در امام سجاد علیهما السلام و در سایر افراد بوده، عزت الهی بوده است. من در مدینه که بودم خدا را داشتم، در مکه که آمدم خدا را داشتم، در کربلا که حضور داشتم خدا را داشتم، در طول سفر هم که در غل و زنجیر بودم خدا را داشتم و الآن هم خدا را دارم و مسئله هیچ تفاوتی نکرده است، ببینید این را می گویند عزت.

^۱ . سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷. رساله مودت، ص ۲۱۸:

«و آنان که ظلم نمودند به زودی خواهند دانست که به چه جایگاهی بازگشت خواهند نمود.»

عزت یعنی احساسی که برای انسان حاصل می‌شود که آن احساس بر اصل و حقیقت و واقع مبتنی است که آن واقع عبارت است از همان موجود و مبدأ حیّ قیوم که تمام عالم هستی در اختیار او است، ما او را داریم آیا حالا ما دل را خوش کنیم به یکی که پشت میز نشسته است؟! یک کبریت زیر این میز بگذاری، آتش گرفته است! یک کبریت زیر صندلی بگذارید، خود صندلی با آقا دود می‌شوند! آیا حالا این عزت شد؟! با یک انتخابات آقا کنار می‌رود و یکی دیگر به جایش می‌آید! آیا این عزت شد؟! با یک صحبت و با کاغذی که ده‌شاهی هم قیمت ندارد - شاید قیمت داشته باشد چون الآن کاغذها قیمت دارد - و با امضایی که می‌شود، آقا کنار می‌رود و در خانه می‌نشیند! تا حالا فلان کار و فلان کار را انجام می‌داده و رتق و فتق امور را می‌کرده و می‌گفته است که ما این هستیم و ما آن هستیم اما حالا باید با خانمش بنشیند و سبزی و عدس پاک کند!

خیلی وقت پیش، شاید حدود بیست و پنج سال پیش برای دیدن شخصی که استاندار یکی از

استان‌های کشور بود، من و دو نفر دیگر که همراه
من بودند و همگی هم اهل علم بودیم به یکی از
شهرستان‌ها رفته بودیم و آن شخص در آن [محل و
اداره] نبود و به جایی رفته بودند تا دیدن کنند. گفتند
که ایشان می‌آیند و ما هم یک ساعت در آنجا
نشستیم. وقتی که آمدند گفتند برویم ببینیم حاج آقا
چه می‌گویند؟ گفتیم که ما پنج دقیقه می‌خواهیم به
ایشان بگوییم که فلان قضیه بشود یا نشود، ما هم کار
داریم بیکار که نیستیم که اینجا آمده‌ایم! اگر کار و
مشغله دارند و نمی‌توانند، به ما بگویند که ما هم
برویم و اگر هم کاری ندارند پس این بازی‌ها
چیست؟! رفتند پیش آن آقا و بعد آمدند به ما گفتند
که الآن کم‌کم وقت نماز است! گفتیم که خدا حافظ
شما! شما را هم شناختیم! ما دیگر نیازی نداریم و
باینکه از طهران رفته بودیم و چند ساعت هم راه
بود، گفتیم که خدا حافظ شما و برگشتیم!

همراهی عزت‌دنیایی با ذلت حقیقی

چند ماهی نگذشته بود که برکنار شد. یکی از
دوستان در مجلسی همین بنده خدا را که وقت
نداشتند که پنج دقیقه وقت به ما بدهند و گفته بود:

«بروید ببینید چه می‌گویند و صحبتشان چه است؟!»
 دیده بود که حتی یک نفر هم اعتنای به او نمی‌کند و
 همین آقا می‌خواهد با کسی حرف بزند ولی همه
 سرشان را آن طرف می‌کنند! این عزت دنیایی و این
 هم ذلت حقیقی! این ذلت حقیقی همراه آن عزت
 دنیایی بوده است، اما این مسکین نفهمیده و خبر
 ندارد که الآن که تصور می‌کند عزیز است، ذلیل است
 و باید به خود بیاید! ولی خدا می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ
 لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ عزت برای خدا است. کسی که عزت
 دارد نیازی به هیچ شیء دیگری ندارد و او در مرام
 خودش منیع و در مناع خودش کریم است و او در
 مرام خودش در مرتبه بلندبالایی قرار دارد و هیچ
 احتیاجی ندارد.

عزت و ذلت افراد در جریانات بعد از مرحوم انصاری رضوان الله تعالی علیه

در روح مجرد دوستان خوانده‌اند که وقتی که آن
 قضایایی که بعد از مرحوم آقای انصاری - رضوان
 الله تعالی علیه - پیش آمد و یکی یکی افراد رفتند و
 بعضی از شیاطین - واقعاً من اسم آنها را شیاطین
 می‌گذارم - آمدند و افراد را کنار زدند و بنده در آن
 زمان‌ها یادم است که با تشکیل مجالس و

تهمت زدن‌ها و غیبت‌هایی دائماً سعی در سست کردن عقاید و افکار را داشتند! آن موقع من تقریباً سنم حدود هفت یا هشت سال بود ولی کاملاً این مسائل و جریانات در ذهنم هست و من در همان زمان با همان هفت یا هشت سالگی تعجب می‌کردم وقتی که حال و هوای اینها و مجالس و کیفیت صحبت‌هایشان را می‌دیدم! با همان طفولیت و صباقت خودم نمی‌توانستم کارهای آنها را بیسندم و تعجب می‌کردم که افرادی که دم از خدا می‌زنند، این چه حرکاتی است که از آنها سر می‌زند و این چه صحبت‌هایی است که می‌شود؟! چرا این قدر سبک و توخالی و تهی این مسائل انجام می‌شود؟! این برای چیست؟ این برای این است که در این مجلس، عزت وجود ندارد و در اینجا ذلت است، تهی است، خالی و بی‌محتوا بودن است، به هر وسیله‌ای دست‌انداختن است و برای غلبه بر حریف از هر راهی استفاده بردن است! این برای این است.

آن طرف مسئله را نگاه کنید، آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - را نگاه کنید که سرجایش روی تشکش نشسته و به تمام اینها می‌خندد! به تمام

اینهایی که تابه حال برایش نامه می فرستادند، کربلا
برای زیارت در منزلش می آمدند، شب های جمعه در
منزلشان دعای کمیل می خواندند، در شب عرفه در
همین منزل می آمدند و دعای عرفه می خواندند،
می آمدند و می رفتند ولی الآن کربلا می آیند و
می روند و دیگر به منزل ایشان نمی آیند! [به آقای
حداد] می گویند که ما فلانی را در حرم دیدیم، آیا به
اینجا نیامد؟ ایشان می فرمایند که نه نیامد. فلانی از
طهران آمده و ما او را در حرم دیدیم، آیا به اینجا
نیامده است؟ نه، نیامده است. حالا ما باشیم
می گوئیم چرا نیامده است؟ عجب! برویم دنبال
ببینیم چه شده که نیامده است؟! مگر ما چه کار کردیم
که اینجا نمی آیند؟! ولی ایشان همین طوری
می فرمایند که نیامده و بعد هم بلند می شود و می رود
کارش را انجام می دهد. دومی نیامده، سومی نیامده،
چهارمی نیامده و چهلمی نیامده، نیامده که نیامده!

اینجا را ببینید که وقتی آن شخص از ایشان سؤال
می کند که سید محمدحسین در میان آنها دوستانی
دارد و ما نگران این هستیم که ارتباط آقا سید

محمدحسین با آن افراد موجب تزلزل او بشود!
ایشان خنده‌ای می‌کنند و می‌فرمایند: «سید
محمدحسین کوه است، او که به این باده‌ها به لرزه
در نمی‌آید!»

بعد آن مقام عزت الهی را نشان می‌دهد و
می‌فرماید: «او هم رفت که رفت!» ببینید، اصلاً [از
آن عزت الهی تنازل نمی‌کند!] درحالی که می‌توانم
قسم بخورم در آن موقع مرحوم آقای حداد به تنها
کسی که فکر می‌کرد و با او ارتباط وثیق داشت و
به حسب ظاهر به عنوان پشت و پناه خودش او را
مدنظر داشت، مرحوم والد بود. البته مرحوم والد -
رضوان الله تعالی علیه - در آن موقع سنشان زیاد که
نبود، در آن زمانی که این قضایا اتفاق افتاد بین سی
و پنج تا چهل ساله بودند، بعد ایشان می‌فرمایند:
«سید محمدحسین هم رفت که رفت، ما خدا را
داریم! ما در سر جای خود نشستیم او هم می‌خواهد
برود برود!» تو هم می‌خواهی بروی برو! حالا او
نگفته که تو هم می‌خواهی بروی برو، من می‌گویم:
تو هم می‌خواهی بروی برو! این می‌شود عزت الهی.
این شخصیت دیگر احساس ذلت نفس نمی‌کند

تا برود دروغ ببندد! چه نیازی به دروغ دارد؟ این شخصیت دیگر احساس خلاء نمی‌کند تا برود تهمت بزند و با تهمت طرف را برگرداند که در افکارش تجدیدنظر کند! این شخصیت دیگر نیازی به تشکیل جلسه تا ساعت دو بعد از نصف شب ندارد که افراد را جمع کند و بخواهد برای آنها خط و خطوط و نقشه‌ها و برنامه‌ها را مطرح کند! سرجایش نشسته و می‌خندد و می‌فرماید که ما خدا را داریم. امروز می‌گذرد و فردا می‌آید و فردا هم می‌گذرد و پس فردا می‌آید، تو هم که داری این حرف را می‌زنی بلند شو برو!

روح مجرد را کلمه به کلمه بخوانید نه پاراگراف به پاراگراف! کلمه به کلمه بخوانید و ببینید که ایشان در انتخاب این کلمات چه اهدافی را پیگیری می‌کردند؟! لذا مرحوم آقا در روح مجرد می‌فرمایند که او عزیز بود به عزت الهی! این خیلی عجیب است! یعنی او دیگر به عزت خدا که ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ است، او در مصدر و مبدأ و منشاء عزت خود را غرق کرده بود! یعنی غرقه دریای عزت الهی

شده بود. یعنی من یک اقیانوس را دارم حالا تو داری
مرا از یک جرعه آب می ترسانی؟! تو داری مرا از
یک لیوان آب می ترسانی؟! حالا فرض کنید شما یک
لیوان آب کنار ساحل بگذارید و به دریا بگویید که
تو باید سر تعظیم در مقابل من فرود بیاوری تا این
یک لیوان را هم بریزم رویت! می گوید که برو بابا!
رودخانه رودخانه دارد از من می رود و طوری
نیست، حالا بخواهم سر تعظیم به یک انگشتانه و به
یک استکان فرود بیاورم!؟

عزت الهی، ناموس سالک راه خدا

این عزت، عزتی است که خدا برای سالک در نظر
گرفته است، مسئله این است. این را می خواستم
امروز خدمت رفقا و دوستان بگویم که این عزت،
عزت راه الهی و سیر الهی و سلوک الهی است و این
برای سالک ناموس است. ناموس انسان یعنی کسی
که انسان نمی خواهد او را در معرض و در اختیار
همه قرار بدهد. ناموس انسان چیست؟ فرض کنید
آن پولی است که انسان در بانک یا در صندوق
می گذارد. شما وقتی که جواهری بسیار گران قیمت
داشته باشید یا آن سفته و چک و پول هایی را که

دارید و نمی‌خواهید کسی از آنها اطلاع پیدا کند، چه کار می‌کنید؟ می‌روید صندوق می‌خرید، صندوق هم باید نسوز باشد و ثقل زیادی داشته باشد و ده تا قفل و رمز هم برایش درست می‌کنید و به هر مقداری که آن شیء مهم‌تر باشد قفل را به آن اضافه می‌کنید، دربش را محکم‌تر می‌بندید، رمزش را اضافه می‌کنید، از دسترس دیگران دور نگه می‌دارید، حتی خبرش را هم به دیگران نمی‌دهید و حتی به دیگران نمی‌گویید که من یک چنین صندوقی را دارم! چرا؟ چون مسئله، مسئله حساسی است. گاهی اوقات شده که آنچه را مربوط به این مسئله است حتی در اختیار نزدیک‌ترین افراد خود نمی‌گذارید.

پدربزرگی به نام مرحوم حاج آقا معین شیرازی داشتیم که مرد خوبی بود، مرد بزرگی بود، مرد بی‌هوایی بود، مرد با اخلاصی بود و در اواخر عمرش هم حالاتش تغییر پیدا کرده بود و آن‌طوری که من احساس می‌کردم یک تغییر و تحولات بسیار پسندیده و مفیدی در افکارشان نسبت به مطالبی را که با مرحوم آقا در زمان حیاتشان در حال گفت‌وگو

و محاوره بودند، صورت گرفته بود. خدا رحمتشان کند، ایشان یک وقت برای من نقل می‌کرد و می‌گفت:

در همان زمان‌های خیلی سابق که در طهران تاکسی کم بود - منزلشان هم میدان امام حسین بود که در زمان سابق به آن میدان فوزیه می‌گفتند و بعد هم اسم‌های دیگری گذاشتند و بعد هم به این اسم میدان امام حسین تغییر پیدا کرد - سوار اتوبوس شده بودم که بیایم برای یکی از منبرهایی که داشتم بعد یک معمم دیگری هم سوار شد منتها جوان‌تر از من بود. و بعد هم یک زن باحجاب و چادری و خیلی پوشیده‌ای سوار شد و آمد آن طرف نشست و بعد هم یک مرد و زن بی‌حجاب از این قرطی‌ها سوار شدند. این مرد شروع کرد این خانم را دست‌انداختن و به این آقای معمم - البته فقط توجهش به این آقا بود ولی در واقع منظورش همین خانمی بود که محجبه و باحجاب بود - گفت: «آقا اینها که چادر و کیسه و گونی سرشان می‌اندازند و خودشان را سیاه‌پوش می‌کنند، چه هستند؟! آیا این زن بهتر است یا این زنی که کنار نشسته و رو کرد به این زنی که معلوم نبود چه کسی بود - و لابد جزو همین اموال بین‌المللی بوده است؟! - گفت که این زن بی‌حجاب بهتر است یا این زنی که الآن

این طوری چادر سرش کرده است؟! نگاه کنید
ببینید به این خوبی و... [اینجا نشسته است!]
کدام یک بهتر است?!»

ایشان [مرحوم حاج آقا معین] گفت که ما ساکت
شدیم و حرف نزدیم و آن آقای که بعد از ما
سوار شد و معمّم هم بود و مقداری
خوش صحبت تر و مقداری هم رویش بازتر بود
- بالأخره هر حرفی را هر کسی نمی تواند بزند
بایستی که قابلیت هم باشد، در آن موقع هم
پشت شیشه ماشین ها پرده می انداختند که داخل
ماشین دیده نشود - گفت: «آقا من یک سؤال از
شما می کنم، چرا پشت شیشه این ماشین هایی که
الآن می روند پرده انداختند؟! یارو گفت که این
خصوصی است دیگر و به همین خاطر هم پرده
انداخته اند. گفت چرا در پشت شیشه های این
اتوبوس پرده نینداخته اند؟ گفت که این عمومی
است دیگر. گفت که همین دیگر، این خانم
خصوصی است و فقط برای شوهرش است ولی
این خانم عمومی است و برای همه است! این
زن مثل اتوبوس می ماند که سی یا چهل نفر سوار
می شوند و همه هم می بینند!» می گفت که تمام
این چهل یا پنجاه نفر که سوار اتوبوس بودند
شروع کردند به اینها خندیدن و آنها را دست
انداختن! و آن آقا هم در اولین ایستگاه پیاده شد!

یاد قضیه‌ای افتادم که بنده‌خدایی برای مرحوم آقا نقل می‌کرد، آن دیگر خیلی عجیب است! ان شاءالله باید خصوصی نقل کنم.

لزوم اهتمام نسبت به حفظ و حراست از ناموس

مسئله ناموس به این شکل است، حالا آیا دیده شده است که مردی ناموس خود را در مجالس ببرد و فرض کنید به مردهای غریبه و چشم‌های آلوده نشان بدهد؟! اگر این کار را انجام بدهد معلوم می‌شود که این مرد توجهی به این مسئله و نکته ندارد و در درون خودش نتوانسته است مسئله حفظ و حراست را مورد توجه قرار بدهد و نسبت به چشم‌های ناپاکی که در اینجا ممکن است زن و ناموس او را مورد تعرض قرار بدهند، توجهی ندارد.

تأثیر سوء ارتباط بین زن و مرد در یک مکان واحد حتی بدون گفتگوی بین طرفین

دوستان به آن صحبتی که دیروز کردم توجه کنند که در آنجا عرض کردم که مسئله ارتباط بین زن و مرد فقط در مسئله صحبت و نشستن و رو در رو قرارگرفتن و خندیدن نیست حتی در صرف بودن در یک مکان هم این مفاسد و تأثیرات سوء در نفس ایجاد خواهد شد. ارتباط سوئی که از ارتباط بین زن

و مرد ممکن است در نفس حاصل شود آن ارتباط،
ارتباطِ مثال است و ارتباط در فکر و ذهن است و
چه بسا اینکه مرد و زن در کنار هم باشند و صحبتی
هم بین آنها رد و بدل نشود ولی آن تأثیرات سوء از
نفس غیر صالح و پلید و تاریک نفوذ می کند و چون
نفس زن، نفس لطیف و ظریفی است می تواند آن
نفس را تحت تأثیر قرار بدهد.

عدم احساس بعضی از مسائل به خاطر بیماری و بی هوشی نفس انسان

متأسفانه خیلی جاها در میان مردم دیده می شود
که به این مطالب توجه نمی کنند و همهٔ اینها ناشی از
این می شود که ما در بی خبری از این نکته و مسئله
قرار داریم که برای ما هیچ فرقی نمی کند که حالا
مردی ما را ببیند یا نبیند، با مردی صحبت کنیم [یا
نکنیم! می گوئیم که] حالا چیزی نشده و طوری
نشده است و احساسی نکردیم، اما دیگر نمی دانیم
اینکه ما الآن احساس نمی کنیم چون ما بیمار و
مریض هستیم احساس نمی کنیم و چون بی هوش
هستیم [احساس نمی کنیم.] وقتی می خواهند آدمی
را عمل کنند، او را بی هوشش می کنند یا حداقل
سرش می کنند و آن قسمت را سرّ موضعی می کنند و

بعد چاقو می زنند. وقتی که سرّ می کند حتی شما چاقو زدن را احساس نمی کنید که چه موقع چاقو خورد و چه موقع تمام شد و وقتی که بخیه انجام می شود شما سوزن خوردن را احساس نمی کنید. این مسئله هم همین طور است ولی وقتی این سرّ شدن برطرف شد، وقتی این بی هوشی از بین رفت و انسان به هوش آمد و متوجه شد، آن موقع فریادش به هوا می رود! چرا فریادش به هوا می رود؟ چون تازه متنبه شد، تازه زنگ خطر به صدا درآمد که چه بر سر او آوردند، چاقو به کجایش زدند و کجا را قطع کردند و کجا را بخیه کردند و چه مسائلی اتفاق افتاده است؟

انسانی که در راه خدا حرکت نمی کند، ربات است

دیروز عرض کردم که انسانی که در راه خدا حرکت نمی کند ربات است و شما هر کاری را که به ربات بگویید برایتان انجام می دهد. از این ربات ها هستند که در آنها باطری می گذارند و آنها را کنترل می کنند، مجسمه است، خم می شود، رکوع می کند، بلند می شود، به سجده می رود، دوباره کلید را می زنی و می نشیند حتی اگر نواری در آن بگذاریم

صحبت می‌کند ولی اگر شخصی نبیند [که ما نوار در آن گذاشتیم] خیال می‌کند [واقعاً خودش صحبت می‌کند!]

ما یک وقت در یک جا دعوت افطار داشتیم، یک مرتبه من صدای بچه‌ای را شنیدم که تقریباً سنش به ده یا دوازده ساله می‌خورد. شنیدم که صحبت می‌کند و می‌گوید که من گرسنه‌ام چرا به من غذا نمی‌دهید؟ چرا دیر کردید؟ چرا سفره را پهن نمی‌کنید؟ گفتم که چه کسی در اینجا است؟ اول مقداری به ما خندیدند و بعد گفتند که پشت سر را نگاه کن، پشت سر را نگاه کردم دیدم مرغی است که نمی‌دانم اسمش چه بود؛ از این مرغ‌های سیاهی بود که نوک قرمز داشت در آنجا حرف می‌زد و چیزهای دیگری هم می‌گفت، از این چیزهایی که یادش داده بودند! من متوجه نشدم که این یک مرغ و حیوان است! مثل یک پسر بچه ده یا دوازده ساله داشت صحبت می‌کرد که چرا سفره را پهن نمی‌کنید؟ چرا غذا را نمی‌آورید؟ من گرسنه‌ام! بعد می‌گفت که اگر نیاورید شما را می‌زنم! تهدید به کتک هم می‌کرد!

بعد که ما نگاه کردیم دیدیم ایشان تشریف دارند!
حالا شما اگر نبینید خیال می کنید که یک بچه
است که صحبت می کند. این ربات هم وقتی صحبت
می کند، وقتی آن نواری که در آن ربات است و به
صدا درمی آید، ما خیال می کنیم که یک انسان است
اما این انسان نیست، شبه انسان است و حرکات
انسان را درمی آورد و رفتار او رفتار انسان است ولی
مغز و حقیقت و فکر ندارد. ربات فکر ندارد و فکر
نمی کند و این اعمالی را که انجام می دهد از روی
اراده و اختیار انجام نمی دهد، این می شود مجسمه.
ما نگاهش نمی کنیم و بی توجه رد می شویم و توجهی
به آن نمی کنیم.

لزوم مصاحبهٔ مرد با مرد و زن با زن

این رفتاری که امروز در میان ما رایج است و ما
نسبت به آنها بی تفاوت هستیم و نسبت به آنها توجه
نداریم، ارتباطی که بین زن و مرد است، صحبت ها و
سخنرانی هایی که هست، مصاحبه هایی که هست و
مرد صحبت می کند و یک زن باید بیاید و بغلش
بنشیند و مصاحبه کند! این چه دلیلی دارد؟! چرا مرد
بغلش نمی نشیند که باهم صحبت کنند؟! این چه

قضیه‌ایی است که فرض کنید یک مرد که می‌خواهد راجع به مسائلی مصاحبه کند، پزشکی مصاحبه کند یا اجتماعی مصاحبه کند - بسیارخوب همهٔ اینها خوب و مفید است - چرا آن کسی که مصاحبه می‌کند باید زن باشد؟! وقتی که زن صحبت می‌کند، بسیارخوب با زن‌ها باید زن صحبت کند و باید هم این‌طور باشد، فرض کنید نسبت به مسائل خانوادگی، آشپزی، خیاطی، اجتماعی، مسائل مربوط به کودکان و مسائل زنانگی باشد، باید زن صحبت کند ولی چرا باید یک مرد بنشیند و با او صحبت کند؟! این چه دلیلی دارد؟! بالأخره این از کجا نشأت می‌گیرد؟! چرا کسی که به یک چنین منظره‌ای نگاه می‌کند نباید از خود سؤال کند که آن دلیلش چیست؟! آیا این دلیل که صرفاً برای تنوع است، کافی است؟! آیا این دلیلی که آورده می‌شود که بالأخره یک حال و هوایی داده می‌شود، این مناسب است؟! به این مسئله توجه کنید که آیا زیبندهٔ خانواده‌های متدین، عفیف، نجیب، باحیا و خانواده‌هایی که می‌خواهند حرمت دیانت و انسانیت

و کرامت انسانی خود را حفظ کنند این است که با این مناظر و مسائل روبرو باشند و این تصاویر و غیر از این تصاویر را ببینند؟! آیا مسئله باید به این صورت باشد یا اینکه نه، آن حرمت باید محفوظ باشد؟!

تغییر روحیه افراد بعد از قرار گرفتن تحت مسائل تربیتی

می گویند که ما نگاه می کنیم [و احساس خاصی برای ما حاصل نمی شود،] ما نگاه می کنیم و چیزی نمی فهمیم، ما نگاه می کنیم [و مسئله ای برای ما پیش نمی آید] ولی اگر همین فرد در موقعیت تربیتی قرار بگیرد و در آن وضعیت مناسب مداوای نفس و روح قرار بگیرد بعد از گذشت بیست روز یا چهل روز، آیا باز هم می گوید در من اثر نمی کند یا آن موقع دیگر اثر می کند؟! چه شد و چه قضیه ای اتفاق افتاد؟ آیا وزن شما کم شد؟ نه، کم نشد. آیا حالا افکار شما نسبت به مسائل کلی تغییر پیدا کرده است؟ نه، هنوز مسئله ای اتفاق نیفتاده است. پس چه قضیه ای در اینجا اتفاق افتاد که الان می گوید من خوشم نمی آید نگاه کنم؟ در حالی که قبلاً پیچ تلویزیون را باز می کردید و پا را هم روی آن پا می انداختید و

می‌نشستید و قشنگ تماشا می‌کردید و گوش می‌دادید و چه‌بسا به مرد هم بیشتر از زن نگاه می‌کردید! حالا اگر مردها را هم یک امتحان و تستی بکنید وقتی در یک قضایایی هم مرد هست و هم زن، آیا بیشتر به مردها نگاه می‌کنند یا به زن‌ها؟ هر دو حرف می‌زنند پس چرا تو فقط چشم‌ت را به او انداختی؟!

اینکه عرض می‌کنم مطالبی است که به من رسیده است، از خودم در نمی‌آورم. زن به من نامه می‌دهد که وقتی من و شوهرم پای تلویزیون نشستیم، او به جای اینکه به مرد نگاه کند همه‌اش به زن نگاه می‌کند! به او (زن) گفتم که تو به چه کسی نگاه می‌کنی؟ زن می‌گوید که من هم به مرد نگاه می‌کنم! این به آن در، دیگر مشکلی نداریم!

لزوم اصلاح خود برای رسیدن به فعلیت

این چه جهتی است؟ آخر ما که نمی‌توانیم آنچه را خدا در ما قرار داده از بین ببریم، من مثل شما و شما هم مثل من و ما هم مثل بقیه تفاوتی نداریم، همه ما از غرائز یکسانی برخورداریم و همه ما از صفات و اندوخته‌های یکسانی برخورداریم، آنها را باید

اصلاح کنیم و در راه صحیح به کار ببریم تا آنها را به فعلیت و نتیجه برسانیم، انجام ندهیم باختیم و می‌افتیم و به مسائل و مطالب دیگری کشیده می‌شویم.

وجود غرائز و خواست‌های مشترک بین تمامی افراد و گروه‌ها

وقتی من می‌گویم تلفن منزلتان که زنگ می‌زند تا گوشی را برمی‌دارید اگر می‌فهمید که یک مرد است گوشی را بگذارید و نگاه نکنید که این چه کسی است، چون می‌دانم چه مسائلی بعد از این اتفاق خواهد افتاد؟!

می‌گویند که این آقا برای هزار و چهارصد سال پیش است! این آقا حرف‌های عهد دقیانوس را می‌زند و...! نه، انجام بدهید مسئله‌ای نیست، نتایجش را هم ببینید، که می‌بینیم! می‌بینیم که به چه مسائلی مبتلا می‌شویم! و در این قضیه دیگر بین یهودی و نصرانی فرقی نمی‌کند، دیگر بین مسلمان و شیعه فرقی نمی‌کند، دیگر بین سالک و غیرسالک فرقی نمی‌کند، دیگر آخرین مطلب را گفتم، چرا؟ چون همان غریزه‌ای که در یهود و نصاری‌ها هست همان در ما هم هست، همان مسائلی که در آنجا

هست همان مسائل در ما هم هست، همان
خواسته‌هایی که در آنها هست در ما هم هست و
فقط فرقش در این است که به ما گفتند کنترل کن
ولی به او گفتند برو هر کاری خواستی انجام بده،
مسئله و مشکلی ندارد.

این حالتی که برای انسان به واسطهٔ سلوک حاصل
می‌شود، این است که سلوک می‌گویند در اینجا انجام
بده و در آنجا انجام نده، با این حرف بزن و با او
حرف نزن، اینجا برو و آنجا نرو، اینجا بنشین و آنجا
ننشین. در همین سفره‌های مختلطی که امروزه
می‌گویند که این حرف‌ها [جدایی سفرهٔ محرم و
نامحرم] از کجا درآمده است؟! شاهد عینی برای
خود بنده گفت که من عمداً بر سر یک سفرهٔ مختلط
نشستم و دیدم مردهایی که در سر آن سفره هستند به
همه جا نگاه می‌کنند غیر از غذایشان! خودش برای
من این مسئله را گفت. آن وقت می‌گویند که آقا این
حرف‌ها را از کجا درآوردی؟! بگذار بنشینیم و
خوش باشیم، این بدش می‌آید، آن خوشش می‌آید،
داریم غذا می‌خوریم دیگر، کاری که نمی‌خواهیم

انجام بدهیم. نه، پس می‌خواهید [کاری هم انجام بدهید!]

سلوک یعنی تقویت سیستم ایمنی بدن در مقابله با اهواء نفسانیه

اینها جهاتی است که از ابتدا انسان را در یک برنامه، پروگرامه می‌کند و در یک کانال، کانالیزه می‌کند و در یک چهارچوب قرار می‌دهند تا آن صفاتی که جهت ضعف ما نسبت به مرتبه کمالی است، آن صفات در محدوده قرار بگیرد و قدرت سر باز زدن و اظهار وجود کردن پیدا نکند و در قبالش این قوایی که قوای رشد دهنده ما است، بیاید و بپوشاند و انسان را به مرتبه‌ای برساند که دیگر آن صفات به طور کلی قابلیت برای عرض اندام را نداشته باشند.

وقتی که انسان دکتر می‌رود چه کار می‌کند؟ چه علتی باعث می‌شود انسان مریض بشود؟ در بدن انسان قوایی است که اسمش را سیستم ایمنی گذاشتند، از آن طرف در بدن انسان هم میکروب‌های دیگری هست که این میکروب‌ها و ویروس‌ها یا از راه هوا وارد بدن و ریه و خون می‌شوند یا از راه غذا و آب وارد بدن می‌شوند. الآن تمام افرادی که در

اینجا نشستند، همهٔ اینها هم از نظر سیستم ایمنی دارای استعدادهایی هستند و هم از نظر میکروب و ویروس و امثال ذلک هزار و یکی دارند. در همین دهانی که من الآن صحبت می‌کنم پانصد و پنجاه میکروب وجود دارد! بااینکه من سالم هستم و به‌ظاهر هم مریض نیستم، الآن پانصد و پنجاه نوع باکتری در این دهان من وجود دارد و همهٔ اینها آماده برای فعالیت هستند و در همین معده صدها هزار باکتری وجود دارد که می‌گویند اگر یکی از آنها فعال شود باعث زخم معده می‌شود که همان هلیکوباکتری هست و بقیه آنها هم هستند. این سیستم ایمنی از یک طرف و علل و عوامل صدمه‌زننده و از بین‌برنده و مریض‌کننده هم از یک طرف، البته بسیاری از این میکروب‌ها برای بدن ضرورت دارند، تصور نکنید که همهٔ آنها ضرر دارند، نه خیلی از آنها مفیدند و اگر بدن ما در وضعیتی بود که خالی بود، یعنی اگر وضعیت بدن ما به‌نحوی بود که فقط سیستم ایمنی وجود داشت و دیگر از این میکروب‌ها خبری نبود، ما دیگر مشکلی نداشتیم و هر غذایی را می‌خوردیم

و در هر وضعیتی قرار می‌گرفتیم، برای ما وجود شرایط متفاوت دغدغه‌خاطری به‌وجود نمی‌آورد ولی از آنجایی که خدای متعال ما را این‌طور خلق کرده است و ما هم نمی‌توانیم خودمان را عوض کنیم، نمی‌توانیم خودمان را تغییر دهیم، نمی‌توانیم هوایی را که الآن استنشاق می‌کنیم عوض کنیم، غذایی را که می‌خوریم نمی‌توانیم تغییر دهیم، در ارتباطی که داریم نمی‌توانیم در آن ارتباط تغییر و تحول ایجاد کنیم پس باید شرایط زندگی و تغذیه خود را به‌نحوی قرار بدهیم که آن سیستم ایمنی همیشه بر این فعالیت میکروب‌ها و ویروس‌ها غلبه داشته باشد و اگر این غلبه از بین رفت مریض می‌شویم یعنی آن می‌آید و سیستم ایمنی را کنار می‌زند و می‌آید رو! به‌دادش رسیدیم که رسیدیم و اگر نرسیدیم، در عرضِ دو ساعت دیفتری ما را خفه می‌کند! در عرضِ شش ساعت پیچیدگی روده ما را از بین می‌برد و هیچ برو و برگرد هم ندارد! این نحوه و این شیوه را که خدا قرار داده، راهش را هم برای ما قرار داده است.

الآن سیستم ایمنی جامعه ما، سیستم ایمنی ناقص است. شما مردم را در ارتباطاتشان نگاه کنید، جامعه را ببینید، دیگر صدای همه درآمده است، وضعیت تبلیغات را ببیند، کیفیت ارائه مسائل را ببینید، فیلم‌ها را ببینید، نقش و نگارها را ببینید، اوضاع را ببینید، آیا این وضع، وضعی است که انسان با این وضع زندگی کند و بعد بتواند دو رکعت نماز با حضور قلب بخواند؟! این دیگر امکان ندارد. بله، ممکن است بگوییم نماز که فرقی نمی‌کند!

تأثیر مستقیم محیط زندگی بر اعمال عبادی افراد

اتفاقاً همین دیروز من این مسئله را گفتم و اینجا هم جایش است که بگویم که بنده به دیدن یکی از ارحامان رفته بودم که فردی است تاحدودی امروزی و...، در ضمن صحبت من این مسئله را مطرح کردم که چرا فلانی به بلاد کفر رفته و امثال ذلک؟ گفت که چه اشکالی دارد؟ بعد ایشان رو کرد به من و گفت که در صورتی شما باید این مسئله رفتن در آنجا را موردنظر قرار بدهید که با بودن خود شما در یک چنین محیطی مثل قم و... اینها باهم

ارزیابی بشود!

ببینید مغلطه چیست؟ آن مغلطه‌ای را که امروزه مطرح می‌کند، آن افرادی که می‌گویند که این حرف‌ها چیست؟ آن افرادی که می‌گویند که انسان باید در یک چنین جامعه‌ای زندگی کند، آن افرادی که می‌گویند که اگر انسان مرد و مردانه است و راست می‌گوید باید فرض کنید برود در آنجاها [بلاد کفر زندگی کند] والا در حسینه و مسجد و امامزاده و... زندگی کردن که فایده‌ای ندارد!

ببینید این مغلطه و اشتباهی که الان می‌شود از کجا نشأت گرفته است، همه‌اش از راه در رفتن است و شخص می‌خواهد به او خوش بگذرد و لاابالی باشد، این کار را می‌کند والا هیچ مسئله‌ای نیست.

گفت که بودن آنها در قم مهم نیست، مهم این است که شما در آنجا [بلاد کفر] باشید و آن حال را داشته باشید. گفتم که من یک سؤال از شما می‌کنم، - البته می‌خواستم یک مثال دیگر بزنم گفتم نه، یک مقدار مؤدبانه‌ترش را می‌گویم - شما گاهی اوقات که از منزل بیرون می‌آید، آیا آن کنار منزلتان جوی آب فاضلاب و کثیف هست یا نه؟ چرا در آن جوی

آب نمی‌روید؟! به جای اینکه به حمام بروید و با آن
وان تمیز و در و دیوار نظیفی که برق می‌زند و زیر
دوش و با این شوینده‌های کذایی که حضرتعالی
سفارش می‌دهید از کجا و کجا برایتان بیاورند،
لباستان را درآورید و بروید در این جوی آب و
خودتان را بشوید و حسابی سرو پا را صفایی بدهید
و بیاید لباستان را بپوشید! چرا این کار را نمی‌کنید؟
گفت که این چه ربطی به این دارد؟ گفتم که هنر به
این می‌گویند که به جای رفتن در حمام و باز کردن
آب، بروی آنجا و همان‌طوری در آنجا خودت را
بشویی والا رفتن زیر دوش آب حمام و تمیز بیرون
آمدن که هنر ندارد! بنده هم می‌روم و لباسم را
در می‌آروم و زیر دوش به این خوبی قشنگ خودم را
نظیف می‌کنم و با شامپو و صابون و امثال ذلک خودم
را براق می‌کنم، این که هنر نیست، هنر آن است اگر
می‌خواهی انجام بدهی!

بعد گفتم که این مسئله که شما فکر می‌کنید
اشتباه است، اگر ما در وضعیتی بودیم که رفتن ما در
آنجا با بودن ما در اینجا فرقی نداشت، آن موقع ما

حرف نداشتیم و مسئله‌ای نبود و اگر در وضعیتی بودیم که یک بیماری اپیدمی که در اینجا می‌آمد ما نیازی به واکسن و قرص نداشتیم، [در اینجا هم می‌گفتیم بودن و نبودن در بلاد کفر هیچ فرقی ندارد؟!]

من در یکی از این سفرهای آفریقایی که رفته بودم - هر دفعه که می‌رویم آن هفته اول به ما از این قرص‌های مالاریا می‌دهند - گفتم که خب این دفعه از این قرص‌ها نمی‌خوریم. گفتند که نه شما باید حتماً بخورید والا ممکن است اتفاقی بیفتد. حالا من بگویم نه، مرد و مردانه اگر من راست می‌گویم همین جا هستم و این قرص‌ها را هم نمی‌خورم! می‌گویند که آدم احمقی هستی! یا مثلاً اگر وبایی آمد، واکسن نزّم و بگویم مرد آن کسی است که در مقابل وبا بایستد و در مقابل جزامی بایستد و هیچ طوریش نشود! می‌گویند که این آدم دیوانه است. از نظر پزشکی و بهداشت به این فرد، دیوانه می‌گویند. به این کار مردانگی و انسانیت و شجاعت نمی‌گویند، به این چنین فردی مجنون و دیوانه می‌گویند.

بله، اگر من در وضعیتی بودم که بودن در اینجا و در این مکان با رفتن در جایی دیگر برای من تفاوتی نداشت، آن موقع من این سخن را نمی گفتم. صحبت من الآن در شرایطی است که من در آن شرایط زندگی می کنم، حیات دارم، نمازی که در آنجا می خوانم با نمازی که در اینجا می خوانم فرق می کند، قرآنی که در آنجا می خوانم با قرآنی که در اینجا می خوانم فرق می کند. هر دو قرآن یکی است و هر دو نماز یکی است ولی آن نماز با این نماز زمین تا آسمان فرق می کند! آن قرآن با این قرآن تفاوت می کند! این برای همین است.

تأثیرپذیری نفس از فضا و جو، علت حرمت سکونت در بلاد کفر

لذا اینکه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -

می فرمودند که سکونت در بلاد کفر حرام است، به خاطر همین مسئله است. من که هنوز در راه هستم و حرکت نکردم و هنوز آن مراتب استعداد من به فعلیت نرسیده و نسبت به پدیده ها و فضا و جو و محیطی که در آنجا هست واکسینه نشده ام و قطعاً این مطالب در من و روح من و نفس من تأثیر می گذارد، من دیگر

نمی‌توانم بگویم مرد آن کسی است که به آنجا برود و الا
بودن در اینجا هنر نیست. شما به آن مرتبه برس و دیگر
هرجا که خواستی بی‌اجازه من برو! شما به آن مرتبه
برس اشکال ندارد! ولی اگر نرسیدی و رفتی و به
هلاکت افتادی لَا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ! دیگر خودت را
ملامت کن. چرا؟ چون گفتند نرو!

اینهایی که عرض می‌کنم تجربه‌هایی است که
برای خود بنده پیش آمده است، این‌طور نیست که
در کتاب خوانده باشم. اتفاقاً در سفری که بنده
پارسال به مناسبتی به بعضی از کشورها داشتم، این
قضیه یادم است که در شب آخری که در یکی از
همین شهرها بودم و می‌خواستم ببینم حال و
هوایشان چگونه است و چه نظری دارند و چه
برداشتی از این مسئله دارند؟ همه بالاتفاق گفتند که
یک روز بودن در کشور خودمان در ایران را به تمام
این زرق و برق‌ها و... نمی‌دهیم. گفتم که حالا
فهمیدید که وقتی پدرم می‌گفت نباید در اینجا باشید،
این برای چیست؟ این برای همین است.

حالا فرض کنید که این حرف را خیلی‌ها می‌گویند که ما این نماز را در آنجا هم می‌خوانیم، این روزه را در آنجا هم می‌گیریم، در آنجا قرآن هم می‌خوانیم، فوقش موقع حج هم که شد حجامان را هم انجام می‌دهیم، وجوهاتمان و خمس و زکاتمان را هم حساب می‌کنیم، دیگر مسئله‌ای نداریم! بله، شما مسئله ندارید چون مریضید، چون شما بیهوشید پس می‌گویید که مسئله ندارم ولی مثل من که احساس می‌کنم ناقصم و نیاز به تربیت و مراقبت دارم، من می‌فهمم که بین اینجا و بین آنجا زمین تا آسمان فاصله است! انسان در آنجا نماز می‌خواند ولی مثل ربات نماز می‌خواند، در آنجا نفس می‌کشد و اکسیژنی که در آنجا هست با اکسیژنی که در این طهران آلوده که من هر وقت می‌آیم سردرد می‌گیرم [یکی است] و الحمدلله که ما قم هستیم و از این یک نعمت برخورداریم که دیگر هوای آلوده مصرف نمی‌کنیم. من یادم است که در یک روز عصر دو ساعت حرکت و راهپیمایی کردم ولی انگار به مقدار بیست دقیقه حرکت و راهپیمایی کردم و در این فضا

نفس کشیدم، ولی انسان [در آنجاها] نفس که می‌کشد انگار این فضا آلوده و مسموم است! فضا فضایی است که با کسی که می‌خواهد در حرکت باشد جور در نمی‌آید! فضا فضایی است که با کسی که می‌خواهد خودش را معالجه کند، جور در نمی‌آید! در حالی که بقیه می‌روند و می‌گویند که آنجا نماز می‌خوانیم و اینجا هم می‌خوانیم، آنجا قرآن می‌خوانیم اینجا هم می‌خوانیم و مشکلی و مسئله‌ای و چیزی هم نیست، این برای چیست؟! این برای این مسئله است که آن حالتی را که باید ما مورد توجه قرار بدهیم، از آن حالت غفلت شده و مسئله دیگر از آن حالت بیرون آمده است.

حاصل شدن عزت و شرافت و کرامت به واسطهٔ سلوک

بنابراین در مسئلهٔ سلوک، سلوک، عزت و شرافت و کرامتی را به انسان می‌دهد که لازمهٔ آن این است که انسان چشم از همه چیز می‌بندد، از دنیا و اعتبارات می‌بندد، از اتکا به این و آن می‌بندد، از غنی شدن می‌بندد، از به ریاست رسیدن می‌بندد، از رسیدن به حطام دنیا می‌بندد، می‌فهمد که به یکی از این چیزها رسیدن یعنی چه؟ امروزه دیگر این مسائل

و قضایا برای همه روشن است و نیازی به صحبت ندارد. وقتی که انسان در مکتب اولیاء الهی قرار بگیرد می بیند که مکتب آنها مکتب عزت و مناعت و شرافت است و فقط خدا و رضای خدا را می بیند و به هیچ چیز دیگر توجهی ندارند و این را به عنوان یک امر حیاتی و ناموس برای خودشان می دانند.

وقتی که سالکی در یک چنین موقعیتی قرار دارد، دیگر چه نیاز دارد به اینکه این مسئله را به این و آن گسترش بدهد؟! چه نیاز دارد که برود در خانه همسایه را بزند و بگوید که تو را به خدا شما هم بیایید و سالک بشوید؟! چه نیاز دارد برود به عمه و خاله و دخترخاله و دخترعمه بگوید که شما هم بیایید و سالک بشوید؟! چه نیاز دارد که این فکر خودش را به این طرف و آن طرف منتشر کند؟! خودمان را داشته باشیم، هر کسی آمد و هر کسی نیامد به ما چه مربوط است؟! به جهنم که کسی نمی آید! هر کسی خودش می داند و مطالب در همه جا پخش شده است و پخش هم خواهد شد، هر کسی بخواهد می آید و هر کسی نخواهد نمی آید و

هر کسی هم بخواهد مسخره خواهد کرد.

عقلا، مخاطبین کلام و نوشتارِ بزرگان و اولیای الهی

یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -
کتابی را تألیف کرده بودند و بعد مشکلاتی پیدا شده
بود، یک وقت من با ایشان جایی می رفتم و گفتم که
آقا نسبت به این کتاب شما خیلی ایرادها شده است!
ایشان فرمودند:

آقا سید محسن ما که این کتاب را برای اینها
نوشتیم که حالا مسخره می کنند، ما این کتاب را
نوشتیم برای آنهایی که عقل داشته باشند!
از اول که این کتاب را نوشتیم می دانستیم یک
عده مسخره می کنند، از اول که این صحبت را کردیم
می دانستیم که یک عده مسخره خواهند کرد، پس
نباید بگوییم؟ آیا حالا که مسخره می کنند دیگر
دهانمان را ببندیم؟ حالا که مسخره و استهزاء
می کنند، حالا که نیشخند و طعنه می زنند که آقا این
حرف ها چیست؟ این چرت و پرت ها چیست؟ اینها
مال عهد بوق و دوغ است، اینها اسلام من درآوردی
است! از اول ما می دانیم که این افراد هستند و دست
هم بر نمی دارند! حالا آیا آدم عاقل در یک چنین
شرایطی برای اینها می نویسد؟! اگر بنویسد این فرد

دیوانه است! تو که می‌دانی کتابی را که می‌نویسی
مسخره می‌کنند پس برای اینکه مسخره کنند
می‌نویسی؟ صد سال مسخره کنند، این قدر مسخره
بکنند که دیگر اشباع بشوند!

کتابی را که ایشان می‌نوشتند، کتابی را که بزرگان
می‌نوشتند، سخنی را که بزرگان می‌گفتند،
دستورالعمل‌هایی که آنها می‌دادند، برای چه کسی
بود؟ برای عقلا بود نه برای مسخره کنندگان، نه برای
آنهايي که استهزاء می‌کنند، نه برای آنهايي که فقط
می‌خواهند به دنبال بهانه بگردند، نه برای آنهايي که
حرف صحیح انسان را نصفش را می‌گیرند و نصف
دیگرش را چاپ می‌کنند، نه به‌خاطر آنهايي که
خیانت می‌کنند! پس این مطالب برای کیست؟ برای
آنهايي است که خدا به آنها عقل و سرشت و فطرت
داده و فقط منتظر این هستند که مطلب را بگیرند و
عمل کنند و چشمشان را ببندند و به هیچ کسی کار
نداشته باشند. قرآن، نهج‌البلاغه، صحیفه‌سجادیه و
روایات اهل بیت علیهم‌السلام هم همه برای اینها
آمده است. حالا غیر از اینها، فرد می‌خواهد فرد

عادی باشد یا معمم، بی سواد باشد یا باسواد دیگر در این مسئله فرق نمی کند و تفاوتی ندارد.

سلوک، عزیزترین و ناموسی ترین مسئله برای انسان

لذا مسئله سلوک، عزیزترین و ناموسی ترین مسئله ای است که برای انسان است، سلوک از زن انسان هم برای انسان ناموسی تر است! سلوک از آن دفترچه بانکی که به کسی نمی دهید و حتی زن یا شوهر یا بچه تان هم خبر ندارند و در هزارتا پیچ و قفل و از این چیزها قرارش می دهید، از آن هم ناموسی تر است! سلوک از آن جواهرات قیمتی و ثمینی که نگه داشتید و از ترس اینکه دزد نیاید هزارتا سوراخ و سمبه گذاشتید، ناموسی تر است! سلوک برای ما حتی از آن اسراری که تابه حال به هیچ کسی هم نگفتید، ناموسی تر است! چرا؟ چون کسی که سلوک داشته باشد و راه بزرگان را داشته باشد، همه چیز دارد. وقتی که کسی همه چیز دارد حالا بیاییم به او چه بگوییم؟ یک وقت احساس مسئولیت و تکلیف است، آن چیز دیگری است ولی وقتی که به کسی تکلیف نکردند برای چه برود و بگوید که ما پیش این و آن هستیم و ما اینجا و آنجا می رویم تو

هم بیا! این چیست؟ این فاش کردن ناموس است!
هرکسی باید در راه خودش باشد، آنچه را دارد برای
خودش باشد.

لزوم عدم افشای سرّ

یکی از مطالبی را که مرحوم آقا - رضوان الله
تعالی علیه - خیلی اصرار داشتند این بود که سرّ را
فاش نکنید! حالی را که به دست آوردید برای کسی
دیگر نگویند حتی برای رفیقان هم که احتمال
می‌دهید شاید نتواند تحمل کند، نباید به او هم
بگویید. آن وقت حالا ما می‌بینیم که انگار همه افراد
مسئولیت پیدا کردند که این طرف و آن طرف و بالا
و... بگویند! نه این خبرها نیست.

خیال نکنید حالا اگر کسی در راه عرفای الهی و
اولیاء بزرگوار قدم نگذارد، راه آنها بی‌مشتري و
بی‌صاحب و بی‌راهرو می‌ماند! نه خدا برای آن راه
هم افرادی را خلق کرده و خلق خواهد کرد.
یک مرتبه می‌بینید از یک خانواده‌ای که هفت یا
هشت نفر هستند، یکی از آنها می‌آید و هفت‌تای
دیگر مسخره می‌کنند! از خانواده‌ای که همه آنها
بی‌حجاب و غیرمحبوبه و چه و چه هستند، یکی از

آنها عقیف، نجیب، باحیا، باشرم، باعفت و باسداد است درحالی که مادر هم بی حجاب است! بنده اطلاع دارم از افراد و دوستانی که مادر بی حجاب است به نحو رکیک نه بی حجاب عادی ولی دختر حجابی دارد که حتی چشمش را هم کسی نمی بیند و می گوید که اگر من بخواهم غیر از این باشم همه چیزم به هم می ریزد! دروغ نمی گوید و شوخی نمی کند و واقعیت را در دل و در نفس خودش احساس کرده است. از آن طرف هم هست که مادر آن طور ولی دختر نه، بی بندوبار و ولنگ و باز و سر به هوا! خدا ان شاء الله که همه را هدایت کند و به راه بیاورد، انسان باید همیشه دعا کند و خیر را برای دیگران بخواهد.

بنابراین دستوری که بزرگان می دادند این بود که همیشه کاری کنید که فقط خودتان از کارتان اطلاع داشته باشید و لازم نیست که دیگران و افراد عادی خبر داشته باشند، مسئله آن مقداری که قابل برای طرح است طرح می شود و آن مقداری که قابل برای نشر است نشر می شود.

اگر به مسافرت می‌روید، اگر به زیارت عتبات می‌روید با همدیگر یک نوع لباس بپوشید، شنیدم بعضی‌ها می‌روند و همه هم با لباس سفید می‌روند! نه‌خیر، این کارها دیگر ممنوع است. کسی که به عتبات می‌رود اولاً لازم نیست که کاروان راه بیندازد و اگر تنها بروید بهتر زیارت می‌کنید، یا دو سه نفر اشکال ندارد اما اینکه هر روز جمع بشوید و اتوبوس و کاروان راه بیندازید، این چه دلیلی دارد؟ آیا آدم به زیارت می‌رود که به این و آن و به مطالب دیگر پردازد یا باید برود که به امیرالمؤمنین و امام حسین علیهماالسلام پردازد؟! آیا باید فکر و ذهنش راحت‌تر باشد یا اینکه نه این به اتکای او و او به اتکای دیگری باشد؟! تمام این به اتکا به اتکاها، مرتباً می‌بُرد، می‌بُرد، می‌بُرد! مرتباً این شاخه‌ها می‌بُرد! اگر ده نفر بشوند دوازده نفر، دو نفر باختند و اگر دوازده نفر بشوند چهارده نفر، چهار نفر باختند! دو یا سه یا چهار نفر اشکال ندارد همین‌که تنهایی هم نباشد اما کاروان راه انداختن و...، این حرف‌ها چیست؟ تمام این کارها باید کنار برود، آنجا

لباس سفید پوشیدن بسیار خوب است و اگر انسان لباس سفید هم بپوشد و عادی هم بپوشد اشکال ندارد.

دوستان ما در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این طور نبودند که همه لباس سفید و دشداشه بپوشند و لباسشان همین لباس عادی بود و اگر معمم هم بودند همین طور بودند و کت و شلواری هم بودند همین طور بودند، این اشکال ندارد ولی اگر کسی می رود باید تک و تنها برود نه اینکه ده نفر راه بیفتند حتی اگر تصادفاً در آنجا باهم برخورد کردند، از همدیگر جدا بشوند. انسان می خواهد طواف انجام بدهد تنها طواف انجام بدهد یعنی چه که سی یا چهل نفر با همدیگر طواف می کنند؟! به چه کسی می خواهید نشان بدهید؟! آیا می خواهید به امیرالمؤمنین علیه السلام نشان بدهید که ما چهل نفریم یا به مردم؟! کجای قضیه خراب است و اشکال دارد؟! آیا می خواهید به امام حسین علیه السلام نشان بدهید؟! خب خودت تنها برو طواف کن. چون گفتند، پس برو طواف کن.

من در کنار صحن نشسته بودم که دیدم یکی از

همین دوستان ما، از آن افرادی که بیشتر با ما انتساب دارند آمد و رد شد و رفت و بعد دیدم دوباره آمد، فهمیدم که طواف می‌کند و خیلی به حالش غبطه خوردم! خوشا به حالش! ما هم نشسته بودیم و برای خودش سرش را پایین انداخته بود و طواف می‌کرد و فقط تنها کسی که او را می‌دید خدا بود و امام حسین، دیگر نیاز ندارد. حالا ما کاروان راه بیندازیم و همه سفید بپوشیم و آن دسته برود و بیاید! پس یک عَلم و کُتل هم دست بگیرید که این شعارها خیلی قشنگ‌تر باشد و امام حسین و ملائکه بهتر اینها را تصور کنند!

زیارت‌های دیگری را که انجام می‌دهید باید تنها باشید، طوافی که انسان انجام می‌دهد باید تنها باشد و بغل هم نشستن و با همدیگر نشستن نه، اگر در حرم نشستید دلیلی ندارد که همه پیش هم بنشینید، یکی برود آن‌طرف بنشیند و یکی برود آن‌طرف بنشیند و هرکسی در حال خودش باشد، آن‌وقت ببینید که بیشتر استفاده می‌کنید! ولی اگر این کار را نکردید، آن موقع می‌روید حرم و دست‌خالی

برمی گردید و یکی هم در نامه شما نمی نویسند.

[اما اگر به این مطالبی که گفتم عمل کردید،]

آنجا که می روید می بینید نه مثل اینکه چیزی نصبتان شد و جهتی و حالتی پیدا شد، این می شود ناموس.

وقتی که می گویند دور حرم امام طواف کن، این

قضیه ناموس است! انسان که نمی آید به همه پخش

کند که آی ایهاالناس من دارم دور امام حسین طواف

می کنم! کوفت! این کارها یعنی چه؟! آدم

همین طوری کاری را انجام بدهد که [جلب توجه

دیگران را بکند.] حالا اگر کسی هم گفت که داری

چه کار می کنی؟ بگوید که این طواف است و بزرگان

گفتند که این کار را انجام بدهیم و ما هم این کار را

انجام می دهیم.

اگر به مشهد مقدس مشرف می شوید، فقط و

فقط قصد از تشرف به مشهد زیارت امام رضا

علیه السلام باشد نه مرحوم آقا! ما یک نفر بیشتر

نداریم و آنجا فقط امام رضا علیه السلام است. بارها

شده است که من از رفقا شنیدم که می گویند که رفتیم

امام رضا علیه السلام و خدمت مرحوم آقا هم

رسیدیم! گفتم که بیخود کردید که زیارت امام رضا

علیه السلام و مرحوم آقا باهم! امام رضای تنها، قصد و نیت فقط باید امام رضا علیه السلام باشد و بس! پدر ما هم این را می خواست و ما اگر می خواهیم به دنبال او باشیم باید این راه را برویم.

حتی شنیدم بعضی از افراد آمده بودند و می گفتند که ما وقتی زیارت مرقد حضرت آقا می رویم، کفش نمی پوشیم و از خود حرم امام رضا علیه السلام پابرهنه می رویم! گفتم که کار خیلی اشتباهی می کنید! من اگر فرش باشد بدون کفش می روم و اگر فرش نباشد کفش می پوشم، کاری که خود آنها می کردند، من هم همان کار را می کنم. کاری که پدرم و مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیهما - می کردند، بنده هم همان کار را می کنم.

از آن طرف پدر من وقتی که در مدینه وارد قبرستان بقیع می شد، نعلین را درمی آورد و دست می گرفتند و یا یکی از دوستان می گرفتند و یا یک جا می گذاشتند و با پای برهنه در قبرستان بقیع راه می رفتند! این را می گویند مرد خدا و رجل الهی و عارف و ولی خدا. آیا در روایات ندیده اید که

می‌فرمایند که کسی که با معرفت ما را زیارت کند،
ثوابش این قدر است و بعد مرتباً بالا می‌برند که
ثوابش این قدر است و...! این به خاطر مراتب
معرفتی است که آن شخص زائر نسبت به آن امام
دارد.

پدر ما وقتی در آنجا برای زیارت ائمه بقیع
علیهم‌السلام می‌رفت، از کنار در کفشش را
در می‌آورد و در تمام قبرستان بقیع با پای برهنه راه
می‌رفت! بنده با همین چشم خودم دیدم که بعضی
از آقایان که حتی به مراتب عالیۀ علمی رسیدند و
افرادی که [مجتهد و فقیه] هستند و الآن هم [حیات
دارند،] تا کنار قبر ائمه بقیع با نعلین رفتند! آیا زیارت
هر دو به یک اندازه است؟! آیا زیارت هر دو به یک
مقدار است؟!

خود من وقتی که به زیارت امام رضا علیه‌السلام
مشرف می‌شوم، در بعضی اوقات که حال داشته

۱. احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 12، ص 352؛ عیون اخبار الرضا علیه
السلام، ج 2، ص 259؛ بحار الانوار، ج 99، ص 31، باب فضل زیارة إمام
الإنس و الجنّ أبی الحسن علی بن موسی الرضا صلواتُ الله علیه و فضلُ
مشهده.

باشم سر قبر مرحوم والدمان می‌روم و در آنجا حمد و سوره توحید و قدر را می‌خوانم و اگر هم حال نداشته باشم از همان‌جا فاتحه‌ای می‌خوانم و به منزل می‌روم. تابه حال هیچ‌گاه نشده است که قصد زیارت امام رضا علیه‌السلام را کرده باشم و یک گوشه‌اش قصد زیارت قبر مرحوم آقا را هم کرده باشم و همه باید این‌طور باشند، نباید این‌طور باشد که ما در کنار زیارت امام رضا علیه‌السلام قصد زیارت دیگری را هم داشته باشیم! اینجا که دکان و دستگاه نیست، اینجا این دستگاه‌های درویشی که قطبی داشته باشند نیست. بنده خودم در کنار صحن حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مشاهده کردم که یکی از این قطب‌ها داشت حرکت می‌کرد و چند نفر آمدند و افتادند روی پایش و پایش را بوسیدند و دو دقیقه همین‌طور روی پایش بودند و ایشان همین‌طور صاف ایستاده بود مثل شتر مرغ تا این افراد از مقام ارادت و... دست بردارند و فارغ بشوند.

حساسیت و نهی شدید مرحوم علامه طهرانی از بوسیدن پایشان

در تمام ایام حیات پدر ما دو یا سه مورد اتفاق افتاد که یک چنین عملی انجام شد و ایشان کاری به

سر اینها آورد که من نمی توانم انجام بدهم! در یکی از این موارد، ایشان عصایش را چنان بر کمر آن بیچاره‌ای که این طور کرده بود زد که من گفتم کارش را ساخت و کمرش دو نصف شد! البته این چوب تأدیب بود و او را هدایت کرد! خلاصه در این گونه موارد ایشان با کسی شوخی نداشت.

در آن زمانی که ما منزلمان در پیچ شمیران بود، یک وقت داشتیم به مسجد می رفتیم و یکی از افرادی که تازه آشنا شده بود و بنده خدا اطلاعی نداشت - جوانی بود خیلی صاف و...! - نمی دانم چه شد و حالی برایش پیدا شد که یک دفعه در کنار چهارراه هدایت روی پای ایشان افتاد. دیگر به او رحم کردند والا این قضیه به بیمارستان هم نمی رسید! حالی برای ایشان پیدا شد که دیدم رنگ ایشان سفید شد و به حال تهوع درآمدند و در کناری چند دقیقه‌ای نشستند و نتوانستند حرکت کنند! اینها شعبده نیست! ده دقیقه، یک ربعی نشستند و بعد که مقداری حالشان جا آمد و بهتر شدند بلند شدند و کم کم حرکت کردند! ایشان یک مربی است و آن آقای هم که مثل شتر مرغ کنار صحن ایستاده و از دو متری

خودشان را پرت می‌کنند روی پا و او همین‌طور می‌ایستد، او هم یک مربی است! به آن می‌گویند درویش‌بازی و کلک و حقه‌بازی و به این می‌گویند هدایت و ارشاد.

قضیه دیگری هم که فکر می‌کنم ظاهراً در همین مجالس قبلی برایتان گفتم، مربوط بود به مرحوم آیت‌الله سید علی لواسانی که خدا رحمتشان کند. این سه مورد بود که من از ایشان در زمان حیاتشان به یاد دارم که خلاصه یک چنین قضیه‌ای برایشان اتفاق افتاد. پدر ما این‌طور بود، اهل دکان نبود.

هرچه هست امام رضا علیه‌السلام است و غیر از امام رضا کسی نیست و غیر از امام رضا همه صفرند! همه در این آستانه محوند و نباید به آنها توجه بشود و نباید به آنها نظر بشود.

بله، از آنجایی که این مرد، مرد الهی و ولیّ خدا و عارف‌بالله است و جزو حریم امام رضا علیه‌السلام قرار گرفته است، انسان وقتی که حال داشته باشد می‌رود زیارت می‌کند و سر قبرش می‌نشیند و اگر نیم ساعت هم خواست بنشیند، بنشیند منتها نباید

حق دیگران را بگیرد و نباید مزاحم دیگران بشود و باید نوبت را به دیگران بدهد و یک فاتحه و سوره توحید و سوره قدری بخواند و برود.

باید تنها به آنجا رفت و دسته جمعی نباید به آنجا رفت، دسته جمعی رفتن خلاف است و باید ترک بشود. زیارت امام رضا علیه السلام هم می روید تنها بروید، یا با دو نفر یا سه نفر بروید، برای چه دسته جمعی می روید؟ آیا خود این رفتن چیزی است که همه باید یک جور بروند؟ نه.

آنچه برای ما مهم است این است که خود را تهی تر و فقیرتر و بیچاره تر به این امام علیه السلام عرضه کنیم نه با یال و کوپال و بیا و برو و فلان! مگر کجا می خواهیم برویم؟ پیش چه کسی می خواهیم برویم؟ و به چه کسی می خواهیم بگوییم؟ پیش چه کسی می خواهیم عرض حال کنیم؟ پیش امام رضا علیه السلام که ما این هستیم؟ سرمان را پایین بیندازیم و برویم زیارت کنیم و برگردیم و کیسه را پر کنیم و بیاییم، این را می گویند ناموس.

امام رضا علیه السلام داشتن، ناموس ما است و امام رضا علیه السلام را زیارت کردن ناموس ما است

و کسی که می‌خواهد به یک جا برود که بلند نمی‌شود داد و هوار راه بیندازد.

لزوم رعایت آداب مجالس

در مجالسی که هست، مجالس باید عادی باشد و نباید پارچه سفید انداخته بشود، همان‌طوری که سابق بوده الآن هم همان‌طور است و فرش همین فرش است و صحبت نباید بشود و باید بعد از تمام شدن مجلس متفرق بشوند تا اینکه آن مسائل حفظ بشود. مطالبی هست که انسان باید این مطالب را در نظر داشته باشد و جدی بگیرد.

بنابراین افرادی که می‌خواهند زیارت بروند دیگر نباید به دنبال این باشند که کسی با آنها برود یا نرود. ما این طرف و آن طرف از این‌گونه مسائل می‌دیدیم. بعضی‌ها که دیدن مرحوم آقا می‌آمدند، انگار اگر تنها بیایند مسئله‌ای هست و باید حتماً شش نفر این طرف و چهار نفر آن طرف و دو نفر از عقب و با این وضعیت وارد بشوند!

زمانی شخصی می‌خواست به دیدن مرحوم آقا بیاید و آن شخص فرد بزرگی بود، ایشان فرمودند: «من خبر می‌کنم که شما چه وقتی بیایید و وقتی هم

می آید تک و تنها بیاید.»

این تک و تنها آمدن خیلی مفید است و آدم اگر با این ور و آن ور برود، دیگر حواسش به صاحب خانه نیست و به این طرف و آن طرف خودش است که ما باهم هستیم ولی وقتی تنها باشد دیگر کسی را نمی بیند و آن وقت حرف را بهتر می فهمد و مسئله را بهتر ادراک می کند و در جانش بهتر می نشیند. اینها نکاتی است که انسان باید دقت کند.

بنابراین اگر کسی می خواهد حج عمره یا عتبات و یا زیارت امام رضا علیه السلام برود، یک وقت نگوید شما هم بیا، شما هم بیا که با هم برویم! می خواهی تنها برو و اگر نمی خواهی تنها بروی پس در خانه بنشین که ثوابش از رفتن بیشتر است! در منزلمان تنهایی بنشینیم بدون اینکه کاروان راه بپندازیم و بدون اینکه این طرف و آن طرفمان را بگیرند و بدون اینکه دسته جمعی برویم، در خانه بنشینیم که ثواب رفتن به زیارت امام رضا علیه السلام را به ما می دهند. اگر به آن شکل برویم چیزی نصیبمان نمی شود و دست خالی می رویم و دست خالی و بدتر هم برمی گردیم. اینها نکاتی بود

که خواستم خدمت رفقا و دوستان عرضه کنم.

سؤال: [با توجه به اینکه فرمودید: زن تنها به

مسافرت نرود، آیا مسافرت او با همسر و بچه‌هایش

هم اشکال دارد؟]

جواب: حتماً باید باشد و فقط باید با همسر و

بچه‌ها باشد، اصلاً زن برای چه بدون شوهرش

مسافرت می‌رود؟! برای چه؟! حالا در بعضی موارد

اتفاق می‌افتد که ضرورت است، بهترین مسافرت

برای زن [این است که با شوهرش برود].

مرام عقلانیت و فهم مرحوم علامه طهرانی و مرحوم حداد

اتفاقاً این را یادم رفت، حالا که ایشان اشاره

کردند چند کلمه‌ای هم در این زمینه بگوییم و اگر

رفقا به ما لطفی بکنند که من جواب به این سؤال‌ها

را برای جلسه بعد بگذارم منتها ان شاء الله جلسه بعد

زودتر برگزار بشود و اتفاقاً در جلسه دیروز هم گفتم

که اگر من غفلت کردم، رفقا من را متنبه و متذکر کنند

و ان شاء الله که کوتاهی نخواهد شد و الآن که نگاه

کردم دیدم سؤالات خیلی زیاد است الحمدلله، هرچه

سؤال بیشتر می‌شود بیشتر باعث خوشبختی ما

می‌شود چون همان‌طوری که عرض کردم این راه

راهی است که انسان باید بدون سؤال [شبهه] جلو
برود، کسی که به اینجا می‌آید اگر شبهه دارد نیاید یا
اگر می‌آید باید شبهه‌اش را بیان کند.

من قبلاً خدمت همه رفقا عرض کردم و باز هم
عرض می‌کنم که مرام پدر ما مرام فهم بود، مرام عقل
بود. مرحوم حداد درس نخوانده بود و اهل علم و
درس هم نبود ولی تعبیری را که من از مرحوم
پدرمان راجع به مرحوم حداد - رضوان الله تعالی
علیهما - شنیدم، این بود که می‌فرمودند: «من عاقل‌تر
از این مرد در دنیا ندیدم!»

راه سلوک یعنی راه بدون شبهه

راه، راه بدون شبهه است و هر کسی در هر جایی
شبهه دارد باید بنویسد و من هم بیان می‌کنم. اتفاقاً
در جلسه دیروز که حالا نوارش را دوستان گوش
بدهند، من وقتی سؤالات و نامه‌ها را نگاه می‌کردم
یک نامه به نظر من خیلی جالب آمد، نامه انتقادی
بود. اول همان را برداشتم و خواندم و از اول تا آخر
انتقاد بود ولی انتقاد صحیح و انتقاد مفید، چه اشکالی
دارد؟ باید انتقاد کرد و باید اشکال گرفت، ما آمدیم
اینجا که اشکالات همدیگر را برطرف کنیم، نیامدیم

که نقاط ضعف خودمان را بپوشانیم و نیامدیم سر هم
کلک سوار کنیم و نیامدیم مخفی کاری کنیم.

عزت‌های دنیوی علت برای مخفی کاری

مخفی کاری برای کجاست؟ برای عزت‌های
دنیوی است، آن بحثی که بیان کردیم برای این است،
کسی که بخواهد برای خودش عزت دروغی کسب
کند مجبور است که مخفی کاری کند و دروغ بگوید،
مجبور است مدرک جعل کند، مجبور است خیلی
کارها انجام بدهد، از این طرف [و آن طرف مدرک
جعلی] بیاورد! همه اینها برای دنیا است.

فرض کنید من الآن در یک چنین وضعیتی هستم
که گاهی نماز شب می‌خوانم و گاهی هم نمی‌خوانم،
اگر به شما بگویم که حتی یک شب هم نماز شب از
من فوت نشده است، این می‌شود چه؟ این می‌شود
ذلت واقعی و عزت دنیوی و دروغ و کلک! یا فرض
کنید من آدمی هستم که ممکن است در یک ماه
رمضان یک ختم قرآن نکنم و پانزده جزء یا دوازده
جزء بخوانم، حالا اگر بگویم هیچ ماه رخصانی نشده
که از ما بگذرد و ما یک ختم قرآنی نکنیم! چرا دروغ
می‌گوییم؟ چرا باید دروغ گفت؟ چرا باید انسان با

افراد با دروغ برخورد کند؟ این درد را ما به کجا
ببریم؟ کی می‌رسد آن زمانی که ما از مخاطب
خودمان صدق بشنویم؟ کی می‌رسد؟ ان شاءالله زمان
ظهور حضرت! چرا باید این‌طور باشد؟

مکتب مرحوم علامه طهرانی مکتب صدق و راستی

مکتب مرحوم آقا مکتب صدق و راستی است،
انجام دادی بگو انجام دادم و انجام ندادی بگو انجام
ندادم، چرا می‌گویی انجام دادم؟! چرا می‌گویی
انجام ندادم درحالی‌که انجام دادی؟! چرا ما باید
پنهان‌کاری کنیم؟! عزیز من بالأخره فردایی هم
هست! آخر گفتند فردایی هم هست و خودت هم
می‌دانی که هست، وقتی که ما می‌دانیم هست نباید
مسئله به این کیفیت باشد.

قبولی عبادت زن در کنف و حمایت شوهر

مرحوم آقا فرمودند که زن، آن وقتی عبادتش
مقبول است و آن وقتی مورد رضای الهی هست که
کارش را در کنف و حمایت شوهر انجام بدهد
نه اینکه شوهرش را کنار بگذارد، فوری چادرش را
سر کند و راهش را بکشد و برود، و بگوید: شوهر
به جهنم!

نه خیر، مسئله این طور نیست. اگر به زیارت می روید باید با شوهرتان و با بچه هایتان بروید، آن زیارتی را که با شوهرتان می روید را امام رضا علیه السلام قبول می کند نه آنکه کاروان راه بیندازید و شوهر و بچه ها را رها کنید و بروید زیارت و خوب و خوش باشید که الحمدلله خیلی خوش گذشت! نه آقا جان در آن سفرها نصیب زیادی نمی برید! اگر می خواهید زیارت بروید صبر کنید وقتی شوهرتان مرخصی و بیکاری داشت ولو دو روز، ولو یک شب، آن موقع بروید و این یک شب رفتن از رفتن ده روز ثوابش بیشتر است! با شوهر بروید و با شوهر برگردید و در سفر رضایت شوهر را جلب کنید و مطابق با میل او رفتار کنید و اگر یک روز گفت که الان زیارت نرو و حرم نرو و بیا به فلان جا برویم، حرم نرو و با شوهرت به فلان جا برو! بروید خرید کنید، رفتن با شوهر برای خرید کردن از رفتن زیارت امام رضا با کراهت شوهر ثوابش بالاتر است.

لزوم بیان مطالب بزرگان بدون تحریف

مسئله دیگری که هست و حتماً هم باید نسبت به آن تذکر داده شود، مسئله شرکت در مجالس

است. ببینید همان طوری که می دانید و اخلاق مرا هم می دانید، وظیفه من این است که آنچه را از بزرگان شنیده ام بدون دست بردن، بدون خط کشی کردن، بدون تحریف و بدون کم و زیاد کردن به گوش دوستان برسانم و خیلی هنر کنم همین مقدار است که در امانتی که بزرگان حامل این امانت بودند، نسبت به رساندنش به دوستان و افرادی که می توانند عمل کنند نه آنهایی که مسخره می کنند، آنهایی که استعداد و قابلیت برای عمل را دارند خیانت نکنم و خیلی هنر کنم همین مقدار است، همان طوری که شنیدم همان طور بیان کنم.

سلوک زن در گروی اجازه و رضایت شوهر

آنچه من از بزرگان و از مرحوم پدرم شنیده ام همین است که زن باید اجازه و رضایت شوهرش را در ارتباطات کسب کند، آیا ما می خواهیم برای خودمان کار کنیم یا برای خدا؟! تکلیفمان را روشن کنیم، می خواهیم برای خدا کار کنیم دیگر. شما به جای اینکه اینجا بیاید می توانستید جای دیگری هم بروید کسی که جلوی تان را نگرفته بود، جاهای دیگر

هم هست و حتماً که نباید در همه جا دَنس^۱ و غیر
دَنس و فلان و این حرف‌ها باشد! آنجا حرف‌های
دیگری هم می‌زنند، آنجا مطالب دیگری هم
می‌گویند. مطالبی هست متتها شما آمدید در اینجا که
چه چیزی را بشنوید؟ آمدید که آن چیزی را که اولیا
و عرفاء الهی و حقیقی گفتند، بشنوید. پس من
نمی‌توانم در این رسالت خیانت کنم.

اگر زن رضایت شوهر را در کاری که انجام
می‌دهد و در ارتباطی که برقرار می‌کند کسب کرد،
در آن لحظه در حال سلوک است ولی اگر بدون
اجازه شوهر به جایی رفت و بدون رضایت شوهر
عملی را انجام داد، آن عمل مقبول الهی نیست و
نخواهد بود! و علاوه بر آن این عمل بر او وزری و
وبالی خواهد شد که باید پاسخگو باشد!

بنابراین افرادی که در مجالس شرکت می‌کنند،
این شرکت کردن باید با اجازه رسمی شوهرشان
باشد، این یک. افرادی که شرکت می‌کنند باید با
طیب‌خاطر شوهرشان شرکت کنند. گفتم که لنگه

^۱. Dance.

کفش بلند نکنید و روی سر شوهر بدبخت بزنید و بگویند که آیا رضایت می‌دهی یا نمی‌دهی؟! [که در این صورت حتی اگر بگویند که رضایت] می‌دهم و حلال است، حلالش هم به هوا رفته است! این طور نه، رضایت باید رضایت واقعی باشد و اگر اخم و تخم بکنید و منزل را برآشوبانید تا اینکه شوهر رضایت بدهد، آن رضایت فایده‌ای ندارد. باید رضایتی که می‌دهد از روی طیب‌خاطر باشد و این هم چیزی نیست که ما نفهمیم، نه! همه می‌فهمیم. اگر فهمیدید که واقعاً می‌گویند می‌خواهم بروی، واقعاً می‌خواهم این کار را انجام بدهی، واقعاً می‌خواهم در این مجلس شرکت بکنید، در این صورت بدانید که رفتن در آنجا اشکال ندارد و بلکه برای شما حسنه و ارتقا و رشد خواهد بود ولی اگر احساس کردید ته دلش یک مقدار ناراحتی دارد - من آن آخر مطلب را می‌گویم و دیگر هر کسی خودش می‌داند که چطوری برداشت کند، دیگر من آن نهایت مسئله را می‌گویم - به ظاهر می‌گویند برو ولی نگاه می‌کنی ته دلش نسبت به این رفتن رغبت ندارد، در این صورت راحت در همان جایتان بنشینید

که آن نشستن در همان جا نهصد و نود و نه بار بلکه هزار بار از رفتن در مجلسی که به شما علم یاد بدهند، در آن مجلس قرآن خوانده بشود، دعای سمات خوانده بشود، کتاب‌های مرحوم آقا خوانده بشود، نشستن در آن منزل به خاطر کسب رضایت شوهر ثوابش از رفتن در آنجا بیشتر است! ولی حالا اگر شما انجام ندادید به شما بگویم که از وقتی که از منزل خارج می‌شوید تا وقتی که به منزل برمی‌گردید، ملائکه خدا شما را لعنت خواهند کرد!^۱ حالا اگر هر

^۱ . من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۰؛ الخصال، ج ۲، ۵۱۱؛ الکافی، ج ۱۱، ص ۱۶۱:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ. فَقَالَ لَهَا: أَنْ تُطِيعَهُ وَلا تَعْصِيَهُ وَلا تَصَدَّقَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَلا تَصُومَ تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِهِ وَلا تَمْنَعَهُ نَفْسَهَا وَإِنْ كَانَتْ عَلَى ظَهْرِ قَتَبٍ وَلا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَإِنْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَتَهَا مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِكَةُ الْغَضَبِ وَ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ

کسی می خواهد برود، برود!

بهترین کار زن تحصیل رضایت شوهر و پرداختن به امور زندگی

وقتی من می گویم زیاد در مجالس نروید و هفته ای دو مرتبه کافی است برای این است که زن برای این درست نشده که صبح چادر را سرش

حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقًّا عَلَى الرَّجُلِ. قَالَ: وَالِدُهُ. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقًّا عَلَى الْمَرْأَةِ. قَالَ: زَوْجُهَا. قَالَتْ: فَمَا لِي عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ مَا لَهُ عَلَيَّ. قَالَ: لَا وَ لَا مِنْ كُلِّ مِائَةٍ وَاحِدَةٍ. قَالَ: فَقَالَتْ: وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يَمْلِكُ رَقَبَتِي رَجُلٌ أَبَدًا»

ترجمه: «محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ”زنی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای پیامبر! حق شوهر بر همسرش چیست؟ فرمود: این که اطاعتش کند، از او نافرمانی ننماید، از اموال شوهرش صدقه ندهد مگر با اجازه شوهر، روزه مستحبی نگیرد مگر با اجازه شوهر و شوهرش را از خود منع نکند گرچه بر پشت کوهان شتر باشد و از خانه خارج نشود مگر با اجازه شوهر و اگر بدون اجازه اش از خانه خارج شود، فرشتگان آسمان و زمین و فرشتگان غضب و رحمت او را لعن می کنند تا هنگامی که به منزل بازگردد. زن عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! چه کسی بزرگترین حق را بر مرد دارد؟ فرمود: پدرش. عرض کرد: ای پیامبر خدا! چه کسی بزرگترین حق را بر گردن زن دارد؟ فرمود: شوهرش. عرض کرد: پس من چه حقی بر شوهرم مانند حقی که او بر من دارد دارم؟ فرمود: نه [حقوق تو مانند حقوق شوهرت نیست] و از هر صد [حقی که او دارد، تو] یکی هم نداری. زن عرض کرد: به خدایی که تو را به حق برانگیخت! هرگز هیچ مردی مرا تصاحب نخواهد نمود و با هیچ کس ازدواج نخواهم کرد!“» (محقق)

بندازد و برود و بعد بیاید ببیند که غذا سوخته و بگوید که رفتم آنجا این را یاد گرفتم و حالا اگر اینجا می‌ماندم چه کار می‌کردم؟ آیا بچه‌های تو را نگه می‌داشتم؟!

اینها صحیح نیست و تمام این رفتن‌ها و این کارها خلاف است! «ره چنان رو که رهروان رفتند.» همان‌طوری که بزرگان گفتند: «تحصیل رضایت شوهر و پرداختن به امور زندگی!»

دائماً می‌گویند بچه‌ها را چطوری حفظ کنیم؟! خب همین‌طور، وقتی که در خانه نیستید بچه مادر ندارد! در خانه بنشینیم و با بچه بازی کنیم، قصه بگوییم، مطالب مفید برایش بگوییم، با آنها انس بگیریم، با بچه رفیق باشیم که بچه احساس کند، احساس پشت و پناه داشته باشد، اینها مهم است و انسان را بالا می‌برد و سلوک زن این است، بنابراین باید این مطلب را موردنظر قرار بدهیم.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به یکی از افرادی که با شوهرش اختلاف پیدا کرده بود و شوهرش با مرحوم آقا قطع رابطه کرده بود - حالا ای

کاش فقط قطع رابطه می کرد، نامه هایی برای مرحوم آقا می داد که رکیک ترین فحش ها و زشت ترین مطالب را به ایشان نسبت می داد که من آن نامه ها را می دیدم، یعنی می دادند به من که بینم، یک چنین شوهری و در مقابل زنی که برای دیدن مرحوم آقا لَه لَه می زد و لحظه شماری می کرد! - می دانید مرحوم آقا به آن زن چه گفته بودند؟ فرموده بودند که تا وقتی شوهرت اجازه نداده است، حق آمدن پیش من را ندارید! دیگر بالاتر از این چه می خواهید باشد؟ به این کیفیت و صراحت! تو می خواهی بالا بروی؟ همان طهران هم که هستی من به تو می رسانم آنچه باید به تو برسانم!

ایشان به خود من فرمودند که تو در آن طرف دنیا باش، در آن طرف دنیا مثل کف دست منی، کجا می خواهی بروی؟! چه کار می خواهی بکنی؟! چه چیزی را می خواهی از من بپوشانی؟! چه چیزی را می خواهی از من مخفی کنی!؟

به دوستانش می فرمودند که بروید و مسکن را خودتان انتخاب کنید برای من تفاوتی نمی کند. صریحاً می گفتند، خب همه هم می دیدند و همه هم

می دانستند. آن کسی که در آنجا می ماند و حسرت دیدن مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را می خورد و به خاطر اطاعت از شوهر و به خاطر مخالفت شوهر نمی تواند به زیارت مرحوم آقا برسد، شوهر خیال می کرد که بر زن چیره شده است ولی نمی دانست که زن دارد بالا می رود! خبر ندارد و او نمی فهمد که با مخالفتش دارد جلوی زنش سفره پهن می کند! متوجه شدید؟! شوهر با مخالفت و منع کردنش دارد برای زنش هدیه می آورد! منتها او نمی داند و خیال می کند که بله، حالا سخت گرفته است و فشار وارد می کند و می گوید خوب شد آن استاد تو فلان کرد؟! زن هم سرش را پایین می اندازد ولی نمی داند که حرکتش را می کند و سیرش را می کند و او هم به آنجایی که باید برسد خواهد رسید و بعد از مدتی تازه شوهر می فهمد که عجب! کلاه سر چه کسی رفته و چه کسی برده است؟ و چه کسی این وسط خلاصه سفره را جمع کرده و همه غذاها را خورده و یک تنه به راه خودش ادامه داده است؟

قرآن کریم و ائمه و مکتب عرفان، ناموس ما هستند

بنابراین روش و مرام بزرگان این است که ما فقط

بر طبق آنچه را مسیر دین و سنت رسول خدا و ائمه
معصومین علیهم السلام برای ما ترسیم کرده‌اند
حرکت کنیم و این را به عنوان ناموس خود بپذیریم.
ناموس ما این است، ناموس ما ائمه هستند، ناموس
ما قرآن کریم است، ناموس ما مکتب عرفان است و
اینها ناموس ما است. حالا این وسط و آن وسط
دادوبیداد [کنیم] یعنی چه؟ دیگران بیایند و نیایند،
افراد زیاد بیایند، نیایند.

لزوم ارتباط با افراد صاحب درد

یکی از رفقا، حالا شوخی می‌کرد ولی چندی
پیش به من می‌گفت:

در سابق که این همه دوستان و رفقا و احبه
نبودند، ما هفته‌ای یک دفعه شما را می‌دیدیم ولی
حالا دیگر باید برویم یک آقای دیگری را پیدا
کنیم که سرش شلوغ نباشد! اقلأً هر وقتی
بخواهیم بتوانیم برویم و او را ببینیم!

گفتیم که الحمدلله خداوند مصاحبت و رفاقت
دوستان را برای ما فراهم کرده و ما مفتخر هستیم به
اینکه خداوند ارتباط ما را با افرادی برقرار کرده است
که به دنبال درمان هستند و به دنبال از بین بردن درد
هستند و درد را احساس کرده‌اند. و وای به حال آن

کسانی که آنها درد را احساس نکنند! نیازی نیست انسان با آنها ارتباط داشته باشد. لذا شما می‌دانید که من اصلاً با غیر از رفقای خودم ارتباطی ندارم، با کسی ارتباط ندارم و ارتباطم با آن کسی بیشتر است که بیشتر احساس درد کند! او موفق‌تر است و او جلوتر است و او از بقیه پیش‌تر است و او بهتر مطلب را می‌گیرد.

امید داریم ان شاء الله به برکت امام زمان علیه السلام و ادعیه آن بزرگوار و انفاس قدسیه آن حضرت، خداوند متعال توفیق متابعت و انقیاد هرچه بیشتر از سنت و مرام آن حضرت را نصیب همه ما بفرماید!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ